فصل هفتم: بايسته‏هاي معرفتي‏

الف) منابع شناخت‏

ب) آفت‏هاي شناخت‏

ج) هشدارها در باب شناخت‏

در اين فصل، مهم‏ترين بايدهاى معرفتى امام على (ع) را- كه برگرفته از نامه 31 نهج‏البلاغه است- برگزيده‏ايم كه براى رشد و بالندگى و زمينه‏سازى براى تحكيم ايمان و رشد اخلاق كارساز است. اين نامه به‏عنوان «از پدر به فرزند» آمده اما مقصود اين نامه تنها فرزند ايشان نيست.

الف) منابع شناخت‏

يك. قرآن، يادگار يادآور

مسلمانان در مسير الهى نيازمند قرآن‏كريم‏اند. خواندن اين كتاب و انديشيدن در آن، از توصيه‏هاى خود قرآن است تا آدمى به آرامش رسد و حقيقت آن با جانش درآميزد. امام (ع) به فرزند محبوب خود و همه فرزندان اسلامى مى‏گويد:

وَ أَنْتَ مُقْبلُ الْعُمُرِ وَ مُقْتَبَلُ الدَّهْرِ ذُو نِيَّةٍ سَلِيمَةٍ وَ نَفْسٍ صَافِيَةٍ وَ أَنْ أَبْتَدِئَكَ بتَعْلِيمِ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَأْوِيلِهِ وَ شَرَائِعِ الإسلامِ وَ أَحْكَامِهِ وَ حَلالِهِ وَ حَرَامِهِ‏

.[[1]](NULL) تو تازگى به عمر رو كرده و جديداً با روزگار روبه‏رو شده‏اى! نيت پيراسته و نفس آراسته‏اى دارى. [بايد] از تعليم كتاب خدا [/ قرآن‏] برايت آغاز كنم و تأويل آن و ياد دهى قوانين و احكام و حلال و حرام آن. (نهج‏البلاغه، نامه 31)

در نهاد جوانان و نوجوانان براى يادگيرى و رشد، آمادگى خاصى وجود دارد كه ناشى از فطرت خدادادى است. مربيان و اولياء فرزندان جهت رساندن فرزندان به كمال و سعادت مى‏توانند نهايت بهره را از اين سنين ببرند.

دو. آموزه‏هاي پيامبر اكرم (ص)

قرآن‏كريم مانند شمش‏هاى طلاست و سخنان نبى‏اكرم (ص) و امامان معصوم (عليهم السلام) نيز به‏منزله دستبند طلا و گوشواره و انگشتر و خلخال و گردن‏آويز. رسالت قرآن، دادن «تراز» اعتقاد و بينش و ايمان و اخلاق و عمل صالح است و آخرت‏گرايى و دورى دادن از خداگريزى. اما براى تعيين حدود و اندازه‏هاى رفتارهاى گوناگون و حكم‏هاى خداوندى بايد به سنت نبى‏اكرم (ص) و ائمه معصومين (عليهم السلام) مراجعه كرد. بنابراين بدون رجوع به سلوك جامع نبى‏اكرم (ص) نمى‏توان به حكم‏هاى الهى عمل كرد.

در نهج‏البلاغه به‏كرّات مى‏بينيم كه امام على (ع) رفتارهاى گوناگون نبى‏خاتم (ص) رامى‏ستايد. مثلًا مى‏خوانيم:

وَ اعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّ أَحَداً لَمْ يُنْبئْ عَنِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ كَمَا أَنْبَأَ عَنْهُ الرَّسُولُ (ص) فَارْضَ بهِ رَائِداً وَ إِلَى النَّجَاةِ قَائِداً.[[2]](NULL) بدان پسر عزيزم كه هيچ‏كس چونان رسول‏خدا از خدا خبر نداده است. پس او را پسند كن كه پيشوا باشد و راهبر به نجات و رهايى. (همان)

در طول تاريخ عنايت مسلمانان به رفتارهاى خرد و كلان نبى‏اكرم (ص) و اقتدا به سلوك ايشان، آن‏چنان درخشان است كه خود پژوهش ديگرى مى‏طلبد.

سه. مشعل حكمت‏

سراى دل نيازمند روشنايى است تا به خاموشى نرود. اين نور و روشنايى، همان حكمت است كه هم ظلمت جهل را مى‏زدايد؛ هم بت رذيلت‏ها را مى‏شكند و هم مصاديق حق و باطل را نيكو معرفى مى‏كند: يجْعَل لَكمْ فُرْقَاناً.[[3]](NULL)

پيام امام (ع) در حوزه نورانيت دل چنين است:

«و نوّره بالحكمة: قلبت را با حكمت، نورانى‏كن.»[[4]](NULL) حكمت از آنِ خداست. او حكيم است و كتاب او نيز حكيم.[[5]](NULL) جايگاه حكمت آن‏سان والاست كه خداوند مى‏فرمايد: «به هر كسى كه حكمت داده شود، «خير فراوان» داده شده‏است».[[6]](NULL) پس از قرآن كريم، مشعل‏هاى حكمت را مى‏توان سخنان ناب حضرت رسول (ص) و روايات امامان معصوم (عليهم السلام) و سپس گفتارهاى عالمان و عارفان ربانى دانست.

چهار. دانش سودبخش‏

ترغيب به دانش‏جويى، همه متون وحى و آثار نبى‏اكرم (ص) و ائمه (عليهم السلام) را لبريز كرده، اما ناگفته نماند كه در اينجا «علم نافع» مورد تأكيد است. علوم و فنون و دانش‏هاى تجربى، فلسفى و انسانى همواره مورد ترغيب متون دينى ماست؛ افزون بر اين، پيشتازى مسلمانان در رونق بخشيدن به اين دانش‏ها نيز مورد اعتراف غيرمسلمانان است و حتى در اين زمينه كتاب‏ها نوشته‏اند.[[7]](NULL) اما با اين همه، استعدادهاى انسانى، بيكران نيست و عمر نيز پايان مى‏پذيرد. بدين‏سبب، دراسلام پرداختن به دانش‏هاى غيرنافع به‏شدت مذموم است. سخن امام (ع) را در اين باب دقت‏نماييد:وَ اعْلَمْ أنَّهُ لا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لا يَنْفَعُ وَ لا يُنْتَفَعُ بعِلْمٍ لا يَحِقُّ تَعَلُّمُهُ‏و آگاه باش كه در دانشى كه منافع [معقول و پسنديده‏] نيست، خيرى نيست و علمى كه يادگيرى آن شايسته نيست، مورد بهره‏بردارى نيز قرار نمى‏گيرد. (نهج‏البلاغه، نامه 31)

.[[8]](NULL)

پنج. تجربه، معلم بزرگ‏

خداى مهربان، همه انسان‏ها را از استعدادهاى مشترك و گوناگون برخوردار كرده است. ازاين‏رو، هركس در زندگى خود به فراخور استعدادها و كوشش‏هايش تجاربى دارد كه مى‏تواند آن را در اختيار ديگران بگذارد.

افزون بر اين، آشنايى با قانون‏هاى حاكم بر رفتار آدميان و بازتاب جهان و برخورد متناسب خداوند با كارهاى گوناگون بندگان، نياز به معلم تجربه دارد كه گاه هيچ آموزشگر ديگرى را نمى‏توان جايگزين آن كرد. شكى نيست كه عقول آدميان و تجربه‏هاى ارزنده، دو چراغ ايزدافروز در مسير سالكان طريقت است.

لِتَسْتَقْبلَ بجدِّ رَأْيكَ مِنَ الأمْرِ مَا قَدْ كَفَاكَ أَهْلُ التَّجَارِبِ بُغْيَتَهُ وَ تَجْرِبَتَهُ فَتَكُونَ قَدْ كُفِيتَ مَئُونَةَ الطَّلَبِ وَ عُوفِيتَ مِنْ عِلاجِ التَّجْرِبَةِتا با عزم جزم به استقبال چيزى بيايى كه اهل تجربه‏ها، زحمت آزمودن آن را تحمل كرده و تو را از طلب و تلاش بيشتر، بى‏نياز ساخته‏اند. (همان)

.[[9]](NULL) وادى تجربه، همانند گام‏هايى است كه كاشفانْ برداشته و ديگران محصول كشف را دستمايه كرده‏اند. در وادى معرفت و اخلاق نيز بايد از تجربه‏هاى ارزنده عالمان و پاكان، توشه اندوخت تا مجبور نباشيم انرژى‏هاى بى‏شمار خود را به فنا بسپاريم.

شش. نگاه واقع‏بينانه به جهان‏

همواره در زندگى، حادثه‏هايى براى ما رخ مى‏دهد كه نمى‏توانيم آنها را برتابيم. گاه دستمان را مى‏بوسند و گاه لبخندهامان را نيز پاسخ نمى‏دهند. گاهى نوبت وصل مى‏شود و زمانى داغ فراق بر دل‏هايمان مى‏نشيند. چه بايد كرد؟امام على (ع) در اين‏باره مى‏گويد:

وَ بَصِّرْهُ فَجَائِعَ الدُّنْيَا وَ حَذِّرْهُ صَوْلَةَ الدَّهْرِ وَ فُحْشَ تَقَلُّبِ اللَّيَالِي وَ الأيَّامِ.[[10]](NULL)

حادثه‏هاى دردناك دنيا را به خود بنمايان و خويشتن را از هجوم و شبيخون روزگار و زشتى تحولات گردش شب‏ها و روزها، دور دار. (همان)

در تعبير ديگرى نيز مى‏فرمايد:

الدَّهْرَ يَوْمَان: يَوْمٌ لَكَ وَ يَوْمٌ عَلَيْكَ.[[11]](NULL) روزگار دو دوره است: روزى به سودت و روزى به زيانت. (همان، حكمت 396)

در واقع ايشان هشدار مى‏دهد كه انتظار نداشته باشيد در دنيا رنج و فراق و داغ و واژگونگى حالات را نبينيد.

ب) آفت‏هاي شناخت‏

يك. درآميختگي حق و باطل‏

«دين‏طلبى» چه مقدمه‏هايى مى‏طلبد؟ طالب خدا و جوياى دين خدا چه بايد بكند؟ راه و رسم رسيدن به حقيقت دين چيست؟

خداوند پيراسته و پاك است و منزه از همه كاستى‏ها. قرآنِ نازل‏شده نيز پاك است:

لا يأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِن بَينِ يدَيهِ وَ لا مِنْ خَلْفِه.[[12]](NULL) باطل از پيش‏روى آن و نه از پشت‏سر، به سويش نمى‏آيد. (فصلت (41): 42)

دين او نيز پاك است:

ألا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ.[[13]](NULL)دين خالص متعلق به خداست. (زمر (39): 3)

از اين‏رو، طالب دين پاك نيز بايد از «خَبط و خَلط» به‏دور باشد:

وَ لَيْسَ طَالِبُ الدِّينِ مَنْ خَبَطَ أَوْ خَلَطَ وَ الإمْسَاكُ عَنْ ذَلِكَ أَمْثَلُ‏

.[[14]](NULL) آن‏كسى كه به آشفتگى فكر و خلط و درآميختن حق و باطل روى كند، طالب دين نيست و خوددارى از چنين طلبى نيكوتر است. (نهج‏البلاغه، نامه 31) خبط و خلط را گوناگون تفسير كرده‏اند كه به نظرم، اين ترجمه نيكوتر است.

بنابراين معرفت و يافتن دين، پيش‏درآمدى دارد و آن دورى از التقاط و پرهيز از آميختن روش صواب و ناصواب است.

دو. خوره عُجب‏

واقع‏گرايى و در دام تخيل نيفتادن، همه‏جا سالك را يارى مى‏دهد تا منزل به منزل پيش رود. گاه نفس مسوله،[[15]](NULL) واقعيت را واژگونه مى‏نماياند و ما نيز براساس اين تصوير نادرست رفتار مى‏كنيم.

غرور و عُجب مصداقى بارز در اين باره است كه موجب مى‏گردد:

1. حركت سالك متوقف شود و ميان خود و ديگران فاصله چشمگيرى را تخيل كند؛ يعنى با خود زمزمه كند كه خوشا بر احوال من كه رقيبان را پشت‏سر نهاده‏ام!

2. برترى‏طلبى در رفتارهاى او پايگاهى مى‏يابد كه اين خود منشأ تباهى‏ها و نابسامانى‏هاى بسيارى است.

تِلْك الدَّارُ الآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لا يرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الأَرْضِ وَ لا فَسَاداً.[[16]](NULL) آن سراى آخرت است؛ ويژه كسانى قرار مى‏دهيم كه برترى‏طلبى در زمين و فساد را طالب نباشند. (قصص (28): 83)

نكته ظريف آيه اين است كه برترى‏طلبى سبب فساد و بى‏سامانى مى‏گردد. اينكه انسانى بخواهد در زندگى فردى يا جمعى همواره يك سروگردن از ديگران بالاتر باشد، بى‏شك تعادل جامعه را برهم خواهد زد.

اگر انسان توهم كند كه از هرجهت يا يك‏جهت ممتاز است و هماره نيز به اين امتياز بينديشد، اين فرد در شناسايى خود فريب خورده است. عجب و غرور مانع بزرگى براى فتح قله‏هاى انديشه است؛ چنان‏كه اميرمؤمنان (ع) فرمود:وَ اعْلَمْ أَنَّ الإعْجَابَ ضِدُّ الصَّوَابِ وَ آفَةُ الألْبَابِ‏

.[[17]](NULL) بدان كه «عجب» در ستيز با درستى و آفت انديشه‏ورزى است. (نهج‏البلاغه، نامه 31)بنابراين عجب، حجاب واقع‏گرايى و مانع تعقل درست است.

سه. آفت‏هاي خاص‏

هرچه پديده‏ها ارزشمندتر باشند، آفت‏هاى بيشترى دارند. در حوزه روايات اخلاقى بحث «آفات» به‏كرّات ديده مى‏شود؛ چراكه آدمى به‏ويژه در جوانى، سخت متأثر از غريزه‏هاى گوناگون است. به‏جز آفت‏هاى پيش‏گفته، با آفات ديگرى نيز روبه‏روييم كه در كلامى از مولا (ع) اين‏گونه باز آمده:

أَوْ يَسْبقَني إِلَيْكَ بَعْضُ غَلَبَاتِ الْهَوَى وَ فِتَنِ الدُّنْيَا ... فَبَادَرْتُكَ بالأدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُوَ قَلْبُكَ وَ يَشْتَغِلَ لُبُّكَ.[[18]](NULL)[چون به‏سن بالايى رسيده‏ام، مى‏ترسم‏] برخى از هواها بر من پيشى گيرند و به سراغ [سرزمين دل‏] تو بيايند و نيز بعضى از فتنه‏هاى دنيا [و بازى‏هاى روزگار] ... پس شتاب به آراستن تو كردم، پيش از آنكه قلبت را قساوت بگيرد و انديشه تو اشتغال [ديگرى‏] بيابد. (نهج‏البلاغه، نامه 31)

بدين‏سان، ايشان به چهار آفت اشاره مى‏كند: غلبه هوا، فتنه‏هاى روزگار، قساوت و اشتغال‏انديشه.

ج) هشدارها در باب شناخت‏

يك. استعانت در حوزه معرفت‏

امدادهاى ويژه خداوند در عرصه‏هاى مختلف، خود را مى‏نماياند كه يكى از آنها «حوزه معرفت» است. بى‏ترديد همه تلاش‏هاى بشرى زمينه‏ساز جلب لطف و حمايت ويژه خداوندى است. البته ناگفته پيداست كه «غرور بى‏جا» و «احساس موفقيت بدون در نظر گرفتن امدادها» نيز مانع تداوم فيض الهى است. امام (ع) مى‏فرمايد:وَ ابْدَأْ قَبْلَ نَظَرِكَ فِي ذَلِكَ بالِاسْتِعَانَةِ بإِلَهكَ وَ الرَّغْبَةِ إِلَيْهِ فِي تَوْفِيقِكَ‏

.[[19]](NULL) و قبل از دقت در آن [/ گام نهادن در طريق آگاهى‏] از خدايت كمك بخواه و در جلب توفيق در اين راه، رغبت و ميل نشان بده. (همان، نامه 31)

در اين آيه دقت كنيد:وَ أُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَي اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بالْعِبَادِ.[[20]](NULL)

يكى از مهم‏ترين مصداق‏هاى «أَمر» (/ كار)، رسيدن به معرفت راستين است و رهايى از دام جهل مركب (ندانستن (قدس سره) عدم‏آگاهى از ندانستن). اصولًا فيض‏هاى ويژه خداوند، به خواستن و اراده جدى آدمى (براى فيض‏گيرى) بستگى دارد. اين تقاضاى معرفت در چند قالب صورت مى‏پذيرد كه يكى از آنها، تقاضاى جدى در دعاهاى صبحگاهى و شامگاهى است؛ دو. سنجيده سخن گفتن و كم‏گويي‏

همواره سخنان ما در شكل‏گيرى بينش‏هاى ديگران اثرگذار است. وقتى سخنى گفته مى‏شود و سپس به شكلى تأييد مى‏گردد، به‏تدريج تا بدانجا پيش مى‏رود كه به‏صورت يك اصل درمى‏آيد. از سويى، هنگامى كه فردى پرسشى مى‏كند، بايد به‏دقت بدو پاسخ داد، مگر آنجا كه نسبت به مسئله ناآگاهيم كه در اين صورت بايد از پاسخ اعراض كرد. اين موضوع آن‏هنگام اهميتى دوچندان مى‏يابد كه فرد پاسخ‏دهنده، اهل دانش باشد؛ چراكه بى‏شك پاسخ‏او را ملاك يك موضوع خاص قرار مى‏دهند.

پيام امام على (ع) دراين‏باره چنين است:وَ دَعِ الْقَوْلَ فِيمَا لا تَعْرِفُ وَ الْخِطَابَ فِيمَا لَمْ تُكَلَّفْ‏سخن گفتن را در زمينه‏اى كه بدان آگاه و عارف نيستى رها كن و در بابى كه تكليف ندارى، با كسى سخن مگو. (نهج‏البلاغه، نامه 31)

.[[22]](NULL) وجاهت آدمى، بسته به دانايى، گزيده‏گويى و كم‏گويى اوست. امام (ع) در يكى از حكمت‏ها، پايان زياده‏گويى را بد فرجام مى‏داند:

مَنْ كَثُرَ كَلامُهُ كَثُرَ خَطَؤُهُ.[[23]](NULL)ن‏كس كه زياد سخن مى‏گويد، زياد اشتباه مى‏كند. (همان، حكمت 349)

سه. فهم ژرف‏

حسرت فهم درست و رسيدن به ژرفاى معارف و راه‏هاى وصول به آنها، هماره در دل آدميانِ حق‏خواه شعله‏ور است. خصلت تأمل را- اگر واجد نيستيم- بيابيم كه قرآن‏كريم به بى‏تأملان نهيب زده است.[[24]](NULL) امام (ع) نيز مى‏فرمايد:

وَ تَفَقُّهِ فِي الدِّيْن.[[25]](NULL)

فَلْيَكُنْ طَلَبُكَ ذَلِكَ بتَفَهُّمٍ وَ تَعَلُّمٍ لا بتَوَرُّطِ الشُّبُهَاتِ وَ عُلَقِ الْخُصُومَاتِ‏

.[[26]](NULL)

يافتن حقيقت، همان روح بلند موفقيت‏طلبى است كه دامنه‏ها را به اميد قله‏هاى بلند، طى مى‏كند. طالب حقيقت بايد روح پاك حق‏طلبى را در خود زنده نگاه دارد تا مشمول امدادهاى‏ويژه خداوند گردد. نكته ضرورى ديگر، آزادى روح از قالب‏هاى پيش‏ساخته شبهه‏سازان و رهايى از وابستگى‏هاى نفسانى است؛ دو آفتى كه براى سالك حقيقت، جدى‏تر از آفات ديگراست.

چهار. گردنه‏هاي احتياط

خطرهايى كه ما را در آزمودن‏ها احاطه مى‏كنند، دو دسته‏اند: برخى آن‏سان خطربارند كه به هيچ‏روى نبايد بى‏محاسبه در آنها وارد شد، اما برخى ديگر چنين نيستند و گاه حتى ارزش خطركردن دارند.

مسئله راه رسيدن به مقصود و طى مراحل كمال از ظرائف و دقايقى برخوردار است كه نبايد بدون تأمل و مشورت كردن بدان وارد شد، به‏ويژه اگر بيم گمراهى در انتخاب آن مسيربرود.

|  |  |
| --- | --- |
| طى اين مرحله بى‏همراهى خضر مكن‏ | ظلمات است بترس از خطر گمراهى‏ |

امام على (ع) مى‏فرمايد:

وَ أَمْسِكْ عَنْ طَرِيقٍ إِذَا خِفْتَ ضَلالَتَهُ فَإِنَّ الْكَفَّ عِنْدَ حَيْرَةِ الضَّلالِ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الأهْوَالِ‏

.[[27]](NULL)

از راهى كه ترسانِ گمراهى آن هستى، مرو؛ زيرا بازايستادن به‏هنگام حيرت گمراهى، بهتر از هول سوارى [و خطر كردن‏] است. (همان)

عالمان پارسا و دين آشنا به‏هنگام توقف و نرفتن در راهى كه از گمراهى آن مى‏هراسيم، ما را تجهيز مى‏كنند و خطر انتخاب خاص و گردنه‏هاى مسير معرفت را به ما مى‏نمايانند. قبل‏از هر حركتى، شناخت لازم است و اگر معرفت ما كافى نبود، حركت را نيز مى‏بايست متوقف سازيم.چنان‏كه قرآن مى‏فرمايد:وَ لا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ.[[28]](NULL)

پنج. ورطه اختلاف‏

گاه سرچشمه اختلاف، انديشه است و برداشت‏ها و سلايق، اما گاه اختلاف از سر هواى نفس است. نوع اول، خطرش بسيار كمتر و شايد طبيعى باشد و حتى عده‏اى روايت معروف‏

«اختلاف امّتي رحمة»[[29]](NULL)

را چنين تفسير كرده و افزوده‏اند كه برداشت‏هاى مختلف اگر از روى هواى نفس نباشد، تقابل انديشه‏ها موجب زايش انديشه‏هاى جديد مى‏گردد.

تفرقه غير از اختلاف است؛ تفرقه بدين معناست كه گروهى خود را از گروه ديگر جدا كند و گاه نيز به تقابل خصمانه روى آورد. در اين باب امام على (ع) مى‏فرمايد:

مَا فَرَّقَ بَيْنَكُمْ إِلّا خُبْثُ السَّرَائِرِ وَ سُوءُ الضَّمَائِرِ.[[30]](NULL)

اما در عرف ما بعضاً واژه اختلاف را معادل افتراق و تفرقه به‏كار مى‏گيرند؛ به‏ويژه در لسان سياسى. توصيه امام على (ع) به امام حسن (ع) چنين است:

ثُمَّ أَشْفَقْتُ أَنْ يَلْتَبسَ عَلَيْكَ مَا اخْتَلَفَ النَّاسُ فِيهِ مِنْ أَهْوَائِهمْ وَ آرَائِهمْ مِثْلَ الَّذِي الْتَبَسَ عَلَيْهمْ‏

.[[31]](NULL) امام (ع) در جايى ديگر مى‏فرمايد: «شبهه را از آن جهت شبهه ناميده‏اند كه مشابه حق است.»[[32]](NULL) شبهه نيز اختلاف و تفرقه ايجاد مى‏كند. شبهه شبه حق است؛ ازاين‏رو كسانى كه در آغاز راه هستند به مراقبت بيشترى نياز دارند.

تردستان شبهه‏آفرين، آن‏سان شبهات را با پوششى از حقيقت پنهان مى‏كنند كه به‏راحتى به بدلى بودن اين فلز طلانما پى نبريم. از اين‏رو، كارشناسان دينى و فهم ژرف حقيقت مى‏تواند مانع به خطر افتادن شود.

شش. مجهولات شمارش‏ناپذير

آنچه از جهان بيرون از وجود خود (آفاق) يافته و آنچه از دنياى پيچيده درون خود (انفس) ادراك كرده و آنچه از دين جامع دريافته و آنچه در سير الهى، در حد ظرف محدود خود، شهود نموده‏ايم، بيانگر ارتباط ارگانيك (اندام‏وار) حاكم بر جهان و هماهنگى نيازهاى درون با بيرون و همسويى بعثت و فطرت است. اما دامنه مجهولات، گسترده است؛ آن‏گونه كه به تعبير انديشمندان آنچه فهميده‏ايم، در برابر آنچه درك نكرده‏ايم، بسيار محدود است.

امام (ع) در هشدارى معرفتى مى‏فرمايد:

فَإِنْ أَشْكَلَ عَلَيْكَ شَيْ‏ءٌ مِنْ ذَلِكَ فَاحْمِلْهُ عَلَى جَهَالَتِكَ فَإِنَّكَ أَوَّلُ مَا خُلِقْتَ بهِ جَاهِلًا ثُمَّ عُلِّمْتَ وَ مَا أَكْثَرَ مَا تَجْهَلُ مِنَ الأمْر.[[33]](NULL) اگر [فهم‏] چيزى از آن [حقايق كه گفتم‏]، برايت دشوار شد، حمل بر جهالت خود كن؛ زيرا تو در آغاز، جاهلْ به دنيا آمدى و آنگاه آموخته شدى و چه بسيار است آنچه از امور [عالم‏] كه نمى‏دانى! (همان، نامه 31)

هفت. اولْ دانايي و سپس گفتار

هيچ عضوى مانند زبان در سعادت و شقاوت آدمى نقش ندارد ازاين‏رو بايد در كنترل آن بيشتر بكوشيم. آنچه در «گفتن‏ها» نقش اساسى دارد، دانايى است. گاه نيز گفتنِ «نمى‏دانم» تا حد زيادى موجب جلوگيرى از بروز خطاها مى‏شود. امام على (ع) بارها بر اين ضرورت تأكيد داشته است.

مثلًا مى‏خوانيم:

«وَ لا تَقُلْ مَا لا تَعْلَمُ وَ إِنْ قَلَّ مَا تَعْلَمُ».[[34]](NULL) آنچه نمى‏دانى مگو، هرچند آنچه مى‏دانى، كم باشد. (همان)

هشت. خيرجويي مدام‏

خيرطلبى در ضمير ما توسط خداوند نهاده شده است. اما گاهى در تعيين مصداق خير دچار مشكل مى‏شويم كه خداوند ما را يارى مى‏رساند.

خيرجويى از خداوند، در قالب رجوع به قرآن‏كريم، نمازگزاردن‏ (واستعينوا بالصّبر و الصّلاة) و دعا (... استجب لكم) تحقق مى‏يابد. مراجعه به رسول خاتم (ص) و ائمه معصومين (عليهم السلام) و عالمان مهذب ربانى، شكل ديگرى از استمدادِ باواسطه از خداست كه خداوند بدان فرمان داده است. در آيه‏اى مى‏خوانيم: «عَسَي أَن تَكرَهُوأْ شَيئًا وَ هُوَ خَيرٌ لَّكمْ».[[35]](NULL) بسا چيزى را خوش نداريد، درحالى‏كه آن براى شما نيكوست. (بقره (2): 216)

از آنجاكه ما انسان‏ها گاهى توهم مى‏كنيم كه هرچه را دوست داريم، خير ما نيز در آن است- و قرآن نيز در اين باب هشدار داده است- پس بايد روح طلب خير و دعا براى تشخيص خير را حفظ كنيم. چنان‏كه امام على (ع) مى‏فرمايد:

«وَ أكْثَرِ الإسْتِخَارَةَ».[[36]](NULL)بسيار طلب خير كن. (نهج‏البلاغه، نامه 31)

استخاره هم روحيه طلب خير و هم طالب مصداق خير بودن را شامل مى‏شود و از سويى، هم خير معرفتى و اعتقادى و هم خير اخلاقى و رفتارى را دربرمى‏گيرد.

نُه. سخن از رفتگان‏

تاريخ، عبرتگاه و آموزشگاه بزرگى است و به همين رو قرآن‏كريم هشدار مى‏دهد كه از اين منبع شناخت غافل نمانيد و از آن درس گيريد.[[37]](NULL) هويت تاريخ انسان، همان هويت رفتار آدميان است. به همين دليل، امام على (ع) مى‏فرمايد:

وَ اعْرِضْ عَلَيْهِ أَخْبَارَ الْمَاضِينَ وَ ذَكِّرْهُ بمَا أَصَابَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ مِنَ الأوَّلينَ وَ سِرْ فِي ديَارِهِمْ وَ آثَارِهِمْ فَانْظُرْ فِيمَا فَعَلُوا وَ عَمَّا انْتَقَلُوا وَ أَيْنَ حَلُّوا وَ نَزَلُوا فَإِنَّكَ تَجدُهُمْ قَدِ انْتَقَلُوا عَنِ الأحِبَّةِ وَ حَلُّوا ديَارَ الْغُرْبَةِ وَ كَأَنَّكَ عَنْ قَلِيلٍ قَدْ صِرْتَ كَأَحَدِهِمْ‏

.[[38]](NULL)

بى‏ترديد در لابه‏لاى ورق‏هاى تاريخ، سنت‏هايى است كه به‏شكلى نمادگونه خودنمايى مى‏كند. از همين روى، تا فصل نشاط جوانى پايان نيافته، بايد حادثه‏هاى تلخ و شيرين را شناخت و از آنها عبرت گرفت.

و خبرهاى رفتگان را بر جان خود عرضه كن و آنچه انسان‏هاى پيش از تو بدان گرفتار آمدند، به‏ياد خودت آور. در سرزمين‏ها و آثارشان سير كن و در آنچه كردند و از جايى كه جابه‏جا شدند، تأمل نما و در آنجا كه فرود آمدند و پياده شدند، فكر كن. [پس از اين‏] مى‏يابى كه آنها از دوستانشان بريدند و ديار غربت گزيدند و گويا به‏زودى تو نيز مانند يكى از آنها خواهى شد. (همان)

واژگان‏

مُقْبِلُ العُمُر: تازه وارد عمر شده‏

مُقْتَبَلُ الدَّهر: اول روزگار، تازه جوانى او گل كرده است‏

رائداً: پيشتاز قافله كه راه را مى‏داند

قائد: پيشوا

بُغْيتَهُ: جستن و طلب او

مَؤُونَه الطلب: هزينه‏هاى پيگيرى‏

عُوفيتَ: راحت شده‏اى‏

بَصِّرْهُ: به او بنمايان‏

صَوْلَة: حمله‏

فُحْش: زشتى‏

خَبْط: حركت بدون هدايت‏

أَمْثَل: نيكوتر

تَفَقَّه: به‏گونه‏اى عميق آگاه شو

تَوَرُّط الشبهات: در ورطه و گرداب شبهه‏ها فرو رفتن‏

الكَفّ: باز ايستادن، بازداشتن‏

رُكوبِ الأهوال: بر مركب خطر سوار شدن، خطر كردن‏

إلتَبَسَ عَليهم: امر بر آنها مشتبه شد

فصل هشتم: بايسته‏هاي اخلاقي‏

الف) چيستي و ضرورت اخلاق‏

ب) اخلاق فردي‏

ج) تعاملات اخلاقي‏

د) افراط و تفريطهاي خود ناساختگان‏

تفسير موضوعى نهج البلاغه(رهبر اسلامى، على)، ص: 167

اين فصل به بررسى مسائل اخلاقى در نهج‏البلاغه مى‏پردازد كه مى‏تواند دستمايه آدمى در تعامل با خدا، خويشتن و خانواده و خلق خدا باشد. در نظر گرفتن نيازهاى اخلاقى و پرسش‏هاى دانشجو- كه طى سال‏ها با آنها مواجه بوده‏ايم- بند ارتباط عنوان‏هاى اين فصل‏است.

الف) چيستي و ضرورت اخلاق‏

يك اقدام نيكو ناشى از حالت درونى است كه مى‏توان آن را يك احساس گذران دانست و يا يك خُلق پايدار. حالت نخست را حالّ مى‏نامند و حالت دوم را اخلاق.

معرفت به حق‏تعالى، ايمان عاشقانه به او و تخلق به اخلاق او، سرمنشأ رفتارهاى اخلاقى ثابتى است كه هم خود فرد و هم ديگران از ثمرات آن بهره‏مند مى‏شوند:

أَصْلُهَا ثَابتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاء\* تُؤْتي أُكلَهَا كلَّ حِينٍ بإِذْنِ رَبِّهَا.[[39]](NULL) ريشه‏اش ثابت و شاخه‏هاى آن در آسمان است. در هر زمان به اذن خدا ميوه مى‏دهند. (ابراهيم (14): 24 و 25)

خُلق و خَلق از يك ريشه‏اند؛ گويى مى‏خواهند بگويند كه خُلقيات بايد شبيه خَلقيات شود. مثلًا «دست شما» از خَلقيات است و روحيه اخلاقى نيز بايد اثرش در نهاد و رفتارها اين‏چنين‏محسوس باشد.

ضرورت اخلاق، تنها به‏دليل بهره‏مندشدن جامعه از فرد متخلق نيست كه اين يكى از آثار برونى اخلاق نيكوست. اساساً به‏جز معرفت، آرامش‏يافتن قلب و تصديق خداوند (ايمان)، مى‏توان تخلق به اخلاق خدايى را از اهداف آفرينش آدمى دانست. آرى، چشمه‏اى كه فوران دارد، منشأ آثار فراوان نيز مى‏شود. به بيانى ديگر، انسان اخلاقى كه به كمال نزديك شده، جامعه‏اى را از عطر خلق نيكوى خود هماره بهره‏مند مى‏سازد. خداوند هنگام توصيف حالات رسول‏اكرم (ص) بر ايمان و خُلق او تأكيد مى‏ورزد:

آمَنَ الرَّسُولُ بمَا أُنزِلَ إِلَيهِ مِن رَبِّه.[[40]](NULL)

وَإِنَّك لَعَلي خُلُقٍ عَظِيمٍ.[[41]](NULL)

رسول‏اكرم (ص) فرمود: «كامل‏ترينِ مؤمنين از حيث ايمان، نيكوترين آنها در اخلاق است».[[42]](NULL) بر پايه اين تعبير، اخلاق‏

بروز و ظهور ايمان است؛ بدين بيان كه فرد هرچه بيشتر به‏اخلاق خدايى آراسته باشد، ايمان او نيز فزون‏تر است. آن حضرت (ص) در جايى ديگرمى‏فرمايد:

بنده خدا به‏واسطه حسن خلقش به عظيم‏ترين مدارج آخرت و منازل متعالى دست مى‏يابد؛ درحالى‏كه ممكن است از نظر رفتار عبادى، قوى و پرعبادت نباشد.[[43]](NULL) تنها مبعوث شدم تا مكارم اخلاق را تتميم نمايم.[[44]](NULL)

با اين مقدمه، نمونه‏هايى از حكمت‏هاى اخلاقى امام على (ع) را برگزيده‏ايم كه به شرح كوتاه آنها خواهيم پرداخت.

ب) اخلاق فردي‏

يك. آز، حفاظت از راز و حاكميت بر زبان‏

آدمى طمع‏ها و آرزوهايى مثبت و منفى دارد كه نوع منفى آن، او را در بيابان توهمات و گاه واقعيات تخريب‏گر، منزل‏به‏منزل مى‏كشاند كه گاه كامياب و گاه نيز ناكام مى‏شود. در صورت دستيابى به مقصود، آرزوها و طمع‏هاى جديد به سراغش مى‏آيد و چونان كسى كه عطشناك باشد و مدام آب‏شور بنوشد، بر عطش او افزوده شده و اگر ناكام بماند، مأيوس و سرخورده مى‏گردد. امام على (ع) مى‏فرمايد:

أَزْرَى بنَفْسِهِ مَنِ اسْتَشْعَرَ الطَّمَعَ‏هركس آزمندى را شعار خود سازد، خود را خوار كرده است. (نهج‏البلاغه، حكمت 2)

.[[45]](NULL) كسى كه بخواهد با طمع‏ورزى و به هر قيمت به خواسته‏هاى خود برسد، همه قيدها را مى‏گسلد و هر شرطى را مى‏پذيرد، گرچه به قيمت ذلت و خوارى باشد.

در بخش ديگرى از حكمت دوم مى‏خوانيم:

وَ رَضيَ بالذُّلِّ مَنْ كَشَفَ عَنْ ضُرِّهِ.[[46]](NULL) و هركس آسيب و ضررى را كه به او رسيده، برملا كند، به ذلت خود راضى شده است. (همان)

فردى كه همواره براى مردم از تنگناها، مصيبت‏ها، كاستى‏ها و زيان‏هاى خود دم زند، خود را ترحم‏پذير مى‏كند. البته گاه برخى از اين ترحم‏ها نيز خوار شدن او را در پى دارد، مگر شكايت به مؤمن كه به‏نوعى شكايت در پيشگاه خداست. البته زيادشدن اين شكايت‏ها مطلوب نيست، بلكه در جامعه اسلامى بهتر است كه تعاون‏ها براساس توحيد و نوع‏دوستى و محبت و خيرخواهى باشد. البته براى هدف‏هاى حكيمانه و درس‏گرفتن ديگران مى‏توان‏نمونه‏هايى از زيان‏هاى شخصى را براى افرادِ باقابليت، بازگو كرد، ولى در ضمير و نهان خود نبايد نيت شكايت از مقدّرات حكيمانه خداوند داشته باشيم.

در قسمت سوم حكمت دوم نيز آمده است:وَ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ مَنْ أَمَّرَ عَلَيْهَا لِسَانَهُ‏و هركس زبانش را بر خود حاكم كند، خود را تحقير كرده است. (همان).[[47]](NULL)زبان در آيات و روايات، ماجراهاى شگفتى دارد كه گاه منشأ بركات يا آسيب‏هاى بزرگ است. آدمى عقايد، انديشه‏ها و رازهايى دارد كه بايد در چارچوب خاص منطقى و عقلانى بر زبان جارى شود. به بيانى ديگر، مى‏بايد ضرورت آنها سنجيده شود و سپس عاقلانه تصميم گرفت كه آيا مى‏توان همه و يا بخشى از آنها را مطرح كرد، يا اينكه «گفتن» ارجح است.

در زمينه عقيده، اين ملاحظه ضرورى است كه آيا ضرورتى دارد كه در اين جمع، عقايد خود را بيان كنم؟

دو. ننگ بخل و بزدلي‏

محبت افراطى فرد نسبت به خودش (حب ذات) سد بزرگى براى تكامل معنوى اوست و بلكه منشأ هر خطاست. به بيانى روشن‏تر، حب ذات مفرط، آدمى را به حب دنيا فرامى‏خواند.[[48]](NULL) هرگاه حب ذات، شدت يابد بخل نيز فزونى مى‏گيرد؛ چراكه فرد مى‏خواهد همه‏چيز در انحصار خودش باشد. اميرمؤمنان (ع) در حكمت سوم نهج‏البلاغه مى‏فرمايد:

«الْبُخْلُ عَارٌ»بخل ننگ است. (نهج‏البلاغه، حكمت 3)

.[[49]](NULL) فرد بخيل از نظر اعتقادى ضعيف است؛ چنان‏كه در نامه‏اى از نهج‏البلاغه بدان اشارت رفته:

وَ لا تُدْخِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بَخِيلا

يَعْدِلُ بكَ عَنِ الْفَضْلِ وَ يَعِدُكَ الْفَقْرَ وَ لا جَبَاناً يُضْعِفُكَ عَنِ الأُمُورِ وَ لا حَرِيصاً يُزَيِّنُ لَكَ الشَّرَهَ بالْجَوْرِ فَإِنَّ الْبُخْلَ وَ الْجُبْنَ وَالْحِرْصَ غَرَائِزُ شَتَّى يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ باللَّهِ‏.[[50]](NULL)بخيل را در مشورت خود راه مده؛ چراكه مانع احسان تو شده و از فقر تو را مى‏ترساند، و با بزدل نيز مشورت مكن؛ زيرا [روحيه‏] تو را ضعيف مى‏كند، و حريص را طرف مشورت خود مساز كه ولع ستمگرى را در ديد تو زيور مى‏دهد. بخل و بزدلى و حرص، تمايلات گوناگونى است كه بدگمانى به خدا همه آنها را زير پوشش مى‏گيرد. (همان، نامه 53)

دليل اينكه «بدگمانى به خدا» اين سه رذيلت را پوشش مى‏دهد، اين است كه بخيل منطقش اين است كه اگر احسان كنم، خدا عوض آن را به من نمى‏دهد و بزدل نيز از نصرت خداوند مأيوس است و حريص نيز نسبت به اينكه فرمان خدا «كن فيكون» است و همه خزاين آسمان‏ها نزد اوست و مى‏توان نعمت‏هاى خدا را جلب كرد، بدگمان است.

در ادامه حكمت سوم نيز آمده است:

«وَالجُبْنُ مَنْقَصَةٌ».[[51]](NULL)

در فرهنگ اسلامى، واژه‏هاى «خوف»، «هيبة»، «خشية» و «جبن» تفاوت‏ها و اشتراكاتى نسبت به يكديگر دارند. اشتراك آنها در ترس است و افتراقشان نيز در اينكه خشيت نوعاً براى ترس عاقلانه و عالمانه، خوف در ترس مثبت و منفى‏[[52]](NULL) و جبن نيز در ترس ناشى از ضعف و نقص وبزدلى به‏كار مى‏رود. هيبت نيز همان ترس وهم و خيالى است كه در كلام مولا (ع) اين‏گونه باز آمده:

«إِذَا هِبْتَ أَمْراً فَقَعْ فِيهِ».[[53]](NULL) هرگاه ترس وهمى و خيالى از كارى داشتى، خود را در آن بيفكن. (همان، حكمت 175)

مثلًا كسى عمق يك آب را مى‏داند، ولى ترس موهوم بر او حاكم مى‏شود، در اينجا بعد از سنجش عقلى نبايد هراس به‏خود راه داد.

بنابراين از آن جهت «بزدل و جبان» نقص دارد كه از توان‏بخشى و امداد و تأييد خدا خود را بريده است و به عنايت او گمان بد دارد.

سه. عجز، صبوري، زهد، پاكدامني و رضايتمندي‏

آدمى را پنج عامل در برگرفته: محدوديت، نياز، وابستگى، تغيير و نسبيت. خداوند بر همه هستى محيط است و عالم تجلى خلق و اراده و مديريت اوست. با اين توصيف، هيچ‏يك از عوامل پيش‏گفته در او راه ندارد. از سويى توانايى‏هاى انسان نيز اعجاب‏آور است؛ چه در قدرت شناخت و خودسازى و چه در تسلط نسبى بر بخش‏هايى از هستى و داشتن قدرت اختراع و توليد و نوآورى. از اين‏رو، آدمى نبايد با وجود توانايى‏هاى خدادادى‏اش احساس عجز كند كه آفت رشد و ترقى اوست. امام على (ع) مى‏فرمايد:

الْعَجْزُ آفَةٌ وَ الصَّبْرُ شَجَاعَةٌ وَ الزُّهْدُ ثَرْوَةٌ وَ الْوَرَعُ جُنَّةٌ وَ نِعْمَ الْقَرِينُ الرِّضَي‏

.[[54]](NULL) در خصوص صبر نيز به تعبير امام على (ع) آدمى در تيررس مصيبت‏ها و هدف بيمارى‏هاست.[[55]](NULL) بر پايه روايات، انسان براى پوييدن راه تكامل به سه نوع صبر نيازمند است: «صبر بر مصيبت»، «صبر بر طاعت» و «صبر در برابر معصيت».[[56]](NULL)

امام على (ع) نيز مى‏فرمايد: «سومى [/ صبر] درجه اعلايى دارد.»[[57]](NULL) فرد صابر به راننده‏اى مى‏ماند كه در جاده در حال حركت است و بايد فرمان خودرو از دستش خارج نشود (صبر بر جاده) و از سويى مراقب دو سمت انحرافى جاده باشد (صبر در برابر انحراف) و با وجود خستگى و فشار روحى، صبورى ورزد. استقامت، نوع دوم صبر است. از اين‏رو قرآن مى‏فرمايد:

وَ أَلَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَي الطَّرِيقَةِ لأَسْقَينَاهُم مَاء غَدَقًا.[[58]](NULL)

در اين آيه، «بر راه ماندن»، همان استقامت معرفى شده است. در حديثى آمده است كه رسول‏اكرم (ص) به جبرييل فرمود:

تفسير صبر چيست؟ گفت: آن‏گونه كه در آسايش و خوشى مى‏گذرانى، در شدايد و آسيب‏ها نيز صبور باشى و آن‏گونه حالتى كه در عافيت و سرخوشى دارى، در تنگدستى و بيچارگى نيز داشته باشى و بايد [بنده صبور]، از حال خود در زمينه بلاها، در پيش خلق شكايت نداشته باشد.[[59]](NULL) در مَثلى معروف آمده است كه فردى در چاه افتاده بود و كسى آگاه شد و از بالا به او گفت: صبر كن تا بروم عوامل كمكى بياورم. او نيز از ته چاه گفت: اگر صبر نكنم، چه كنم؟ بى‏ترديد صبر بر مصيبت مراتب و درجات و شدت و ضعف دارد. يك مرتبه آن، اين است كه آدمى فرياد نزند و عجز و ناله نكند كه اين در حد خودش خوب است، اما صبر عالى آن است كه اگر مصلحت الهى بوده و يا احتمال آن را مى‏دهد، قلبش كانون تحمل و تسليم و رضايتمندى باشد. اما براى آنان‏كه هنوز احساس قوت در صبورى نمى‏كنند، امام على (ع) پيامى دارد:

وَ عَوِّدْ نَفْسَكَ التَّصَبُّرَ عَلَى الْمَكْرُوهِ‏ خودت را در تحمل و صبر بر ناخوش داشتنى، عادت بده. (نهج‏البلاغه، نامه 31)

.[[60]](NULL) گاهى واژه «صبر» را به باب تفعّل (تصبّر) مى‏برند تا معناى تكلف را برساند. يعنى براى صبر كردن بايد زحمت آن را نيز تحمل كرد. در آغاز راه نبايد انتظار داشته باشيم كه همه واحدهاى صبورى را طى كنيم، بلكه بايد گام‏به‏گام مدارج پايين‏تر بردبارى را بگذرانيم تا براى مراحل بعد آماده شويم. بنابراين براساس سفارش مولا (ع) بايد خويشتن را به‏تدريج عادت دهيم تا ظرفيت تحمل دشوارى‏ها را بيابيم.

خداوند در آيه‏ «وَاسْتَعِينُوأْ بِالصَّبْرِ وَالصَّلأَة»[[61]](NULL) به نكته لطيفى اشاره نموده است. در روايات، صبر در اين آيه به روزه تفسير شده است. اما با دقت مى‏توان دريافت كه تفسير صبر به روزه، از باب‏«جرى» است؛ بدين‏معنا كه تفسير يك حقيقتِ بزرگ با يك مصداق عالى (روزه‏دارى) يكى از نمونه‏هاى شاخص صبر است، ولى صبر مصاديق ديگرى نيز دارد؛ مثلًا اينكه از خود صبر- يعنى از مراحل نازل آن- كمك بگيرد تا به مدارج عالى‏اش دست يابد. امام (ع) در بيان ديگر مى‏فرمايد:

إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيماً فَتَحَلَّمْ فَإِنَّهُ قَلَّ مَنْ تَشَبَّهَ بقَوْمٍ إِلّا أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ.[[62]](NULL)اگر حلم و صبر ندارى، خود را به صبوران و حليمان مانند كن كه كمتر اتفاق افتاده كسى خود را شبيه به جمعيتى كند، جز اينكه نزديك بوده است كه ازجمله آنها شود. (نهج‏البلاغه، حكمت 207. درباره روش‏هاى تلقين بنگريد به: رابينز، به سوى كاميابى)

عبارت‏هايى همچون «نمى‏توانم» و «نمى‏شود» كه براى كارهاى شدنى گفته مى‏شود، استعدادهاى آدمى را مى‏سوزاند. ازاين‏رو بايد خود را به كسانى كه موفق بوده‏اند، مانند كرد تا توان موجود و امداد خداوند دست‏به‏دست هم دهند و ناشدنى را شدنى كنند.

بخش ديگرى از تعبير امام اين است:

«وَ الزُّهْدُ ثَروَةٌ.»[[63]](NULL) زهد، توانگرى و سرمايه است. (همان، حكمت 4)

زهد در لغت به‏معناى بى‏رغبتى يا رغبت خفيف است. قرآن‏كريم مى‏فرمايد:

وَ شَرَوْهُ بثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ و كانُوأْ فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ.[[64]](NULL) يوسف را با درهم‏هايى اندك و بهايى كم فروختند و درمورد او بى‏رغبت بودند. (يوسف (12): 20)

اما تعبير شگرفى از قول امام على (ع) در تفسير اين آيه آمده است كه همه حقيقت زهد را مى‏نماياند:

الزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ، قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ:

«لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلى ما فاتَكُمْ‏وَلاتَفْرَحُوا بما آتاكُمْ»[[65]](NULL) همه حقيقت زهد، ميان دو جمله قرآن گنجانيده شده كه خداى پيراسته فرموده است: «تا بر آنچه از كف شما مى‏رود، اندوهگين مباشيد و به آنچه به شما داده است، سرمست نشويد.»

وَ مَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي وَ لَمْ يَفْرَحْ بالآتِي فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بطَرَفَيْهِ‏

.[[66]](NULL) هر كس بر گذشته اسف نخورد و به دريافت‏ها دل‏خوش نكرد، زهد را از دوسو دريافته است. (نهج‏البلاغه، حكمت 439)

زهد، هسته‏اى مركزى دارد و لوازم و آثارى. در برخى از حكمت‏هاى نهج‏البلاغه به لوازم زهد اشاره شده است؛ مانند:

أَيُّهَا النَّاسُ الزَّهَادَةُ قِصَرُ الأمَلِ وَ الشُّكْرُ عِنْدَ النِّعَمِ وَ التَّوَرُّعُ عِنْدَ الْمَحَارِمِ‏

.[[67]](NULL) كسى كه رغبت خود را تعديل كرد و در اندازه‏اى كه دنيا برايش دوام دارد، بدان دل بست و در پرداخت‏ها و دريافت‏ها نه غم‏زده شد و نه ذوق‏زده، «زهد» را دارا شده كه البته مى‏توان لوازم و آثار آن را در رفتارهايش مشاهده نمود.

در تعبير امام على (ع) زاهد راستين، دلش در جاى ديگرى است و رغبت او به آخرت جدى است و به همين سبب به آرزوهاى دراز دنيا دل‏خوش نمى‏دارد. رفتارهاى چنين فردى‏گواه آن است كه او در تمايل به دنيا متعادل است. بنابراين «قصر الامل» اولين نشانه زهد است.

زاهد حقيقى، بينش و وجدان خود را از كف نداده و مراقب حفظ ايمان خويش است و كسى كه نعمت‏ها را از خدا بداند، وجدان و ايمانش او را متوجه سپاسگزارى مى‏كند. قرآن‏كريم در خصوص زهد تعبير زيبايى دارد: «اى آل داود! عمل كنيد، به‏خاطر شكرگزارى.»[[68]](NULL) بدين بيان، شكر حالتى قلبى است كه در عمل خود را نشان مى‏دهد.

سومين اثر زهد، اجتناب و گريز از حرام‏هاست. رغبت به دنيا منشأ هر خطاست‏

(حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطيْئَةٍ)،

اما زاهد كه اسير دنيا نيست، مى‏تواند به‏سهولت خطاهاى خاكيان را مرتكب‏نشود و از محارم چشم پوشد. بخش‏هايى از نهج‏البلاغه- و شايد بخش چشمگيرى ازآن- در باب پرهيز دادن مردم از وابستگى به دنياست و اينكه اين عشق به دنيا منشأ چه فتنه‏هايى است.

«الزّهد ثروة»، بدين معناست كه زهد، هم دستمايه عبور سالم از دنياست و هم اينكه فرد زاهد، ازآن‏رو كه آز و طمع را در خود مهار كرده و با چشم نياز به دنيا نمى‏نگرد و به اندك قانع است، اين قناعت، سرمايه‏اى است تمامى‏ناپذير. ازاين‏رو، زاهد همواره ثروتمند است، هرچند دنياگرايان، او را به اين عنوان نشناسند.

امام (ع) در ادامه مى‏گويد:

«وَ الْوَرَعُ جُنَّةٌ.»[[69]](NULL)خودنگهدارى از حرام‏ها و شبهه‏ها، چونان سپر است. (نهج‏البلاغه، حكمت 4)

ورع، كم‏شمول‏تر از تقواست. به بيانى ديگر، تقوا اعم از ورع است؛ چراكه تقوا، هم حساب بردن از خدا و هم پرهيز از محارم را دربرمى‏گيرد، اما ورع، بازداشتن از شبهه‏هاست. در سخنى از امام (ع) آمده است:

وَ لا وَرَعَ كَالْوُقُوفِ عِنْدَ الشُّبْهَةِ.[[70]](NULL)هيچ ورعى مانند پرهيز از شبهه نيست. (همان، حكمت 113)

انسان پرهيزكار به امور شبهه‏ناك نزديك نمى‏گردد؛ زيرا شبهه در نگاه اول، حق مى‏نمايد و فرد را به اشتباه مى‏افكند.

در آسيب‏شناسى معنوى تأكيد شده است كه هر نافرمانى از خداوند، زلالى آينه دل را مكدر مى‏كند و قلب را مى‏ميراند. بر پايه روايات، هيچ‏چيز به اندازه معصيت، انسان را از خداوند دور نمى‏سازد. در مقابل، ورع سپرى است كه قلب پاك آدمى را از هجوم لشكر گناه و وسوسه‏هاى جنى و انسى حفاظت مى‏كند.

در قرآن‏كريم به‏جاى تعبير «ورع» واژه‏هاى ديگرى مانند «تقوا» و «اجتناب» به‏كار رفته‏است.

امام (ع) در آخرين تعبير خود در حكمت چهارم مى‏فرمايد:

«وَ نِعْمَ الْقَرِينُ الرِّضَى.»[[71]](NULL)بهترين هم‏نشين، رضا و خشنودى است.

هر فرد ناراضى، ناآرام است، اما آنكه به حكم خدا راضى است، حالت سكونى دارد كه‏مانند يارى مهربان، موجب شادمانى‏اش مى‏گردد.

چهار. آرزوهاي ذلت‏آفرين‏

هر كس به فراخور فهم و نوع گرايش خود برخوردار از آرزوهاى مثبت و منفى است. مثلًا كسانى كه در عالى‏ترين جايگاه انسانيت‏اند، خداوند را غايت آرزوهاى خويش مى‏دانند به همين سبب، امام على (ع) در دعاى كميل به خداوند عرض مى‏كند: «اى غايت و نهايت آرزوهاى عارفان!» بدين‏بيان، بين اوج عرفان و قرار دادن خدا در رأس هرم آرزوها، پيوندى نزديك برقرار است.

اما از سوى ديگر، آرزوهاى منفى نيز در كندكردن حركت و بلكه در سقوط آدمى مؤثرند؛ چنان‏كه حضرت در جايى ديگر مى‏فرمايد:

إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمُ اثْنَانِ اتِّبَاعُ الْهَوَى وَ طُولُ الأمَلِ فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا طُولُ الأمَلِ فَيُنْسِي الآخِرَةَ

.[[72]](NULL) دو عامل است كه بيشترين ترس را در آن زمينه براى شما دارم: نخست پيروى از خواهش‏هاى دل است و دوم آرزوهاى طولانى. پيروى هواى نفس مانع حق مى‏شود و آرزوهاى دراز، آخرت را از ياد آدمى مى‏برد. (نهج‏البلاغه، خطبه 42)

مَنْ جَرَى فِي عِنَان أَمَلِهِ عَثَرَ بأَجَلِهِ.[[73]](NULL) هر كس زمام اختيارش را به‏دست آرزو بسپارد، به فرا رسيدن مرگش خواهد افزود. (همان، حكمت 19)

مرگى كه در آيات و روايات آمده، دو نوع است: توقف حيات طبيعى و مرگ معنوى. در اين سخن چنين مى‏نمايد كه مقصود از اجل، همان نوع اول است.

پنج. ترس و حياي بي‏جا

امام على (ع) مى‏فرمايد:قُرِنَتِ الْهَيْبَةُ بالْخَيْبَةِ وَ الْحَيَاءُ بالْحِرْمَانِ‏.[[74]](NULL) ترسِ خيالى با زيان همراه است و حيا با محروميت. (همان، حكمت 21)

احتياط افراطى، ناشى از بزدلى است؛ زيرا انسان قهراً براى به‏دست آوردن محصولى كه‏براى آن مى‏كوشد، با خطرهايى روبه‏روست. برخى از همان كه مى‏گريزند، در دامش‏مى‏افتند.

ترس نابجا به‏راحتى از دل بزدلان بيرون نمى‏رود. ازاين‏رو بايد چنين فردى را به‏تدريج شيفته ارزش‏هاى متعالى كرد و تمرين خطر كردن در جبهه‏هاى مختلف را (به‏شرط عاقلانه بودن آن) بر او تحميل نمود.

وقتى انسان خداى خويش را حاضر و ناظر بيابد و از او خشيت بَرد، ترس از عواملِ ديگر، از دل او رخت برمى‏بندد:

وَ يخْشَوْنَهُ وَ لا يخْشَوْنَ أَحَدًا إِلّا اللَّهَ.[[75]](NULL)

حقيقت حيا، احساس شرم در برابر عقل و وجدان است. احساس حضور در محضر خدا نيز فرد باحيا را به رعايت تقوا مى‏كشاند. حياى مذموم و نكوهيده نيز در آيات و روايات به‏كرّات ذكر شده است.[[76]](NULL)

امام (ع) در بخش حكمت‏ها به پنج چيز توصيه نموده كه يكى از آنها در باب ضرورت اجتناب از حياى نكوهيده است:

وَ لا يَسْتَحِيَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ إِذَا سُئِلَ عَمَّا لا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ لا أَعْلَمُ وَ لا يَسْتَحِيَنَّ أَحَدٌ إِذَا لَمْ يَعْلَمِ الشَّيْ‏ءَ أَنْ يَتَعَلَّمَهُ‏ اگر از يكى سؤال كردند و نمى‏داند، حيا نكند و بگويد نمى‏دانم، و كسى در آموختن آنچه نمى‏داند، شرم نكند. (نهج‏البلاغه، حكمت 82)

.[[77]](NULL) حياى ناپسند موجب محروميت است؛ چنان‏كه بسيارى از انسان‏ها به‏دليل همين حياى نابجا، از علم و يا فضلى محروم مى‏شوند. معروف است كه دانايان، هم مى‏دانند و هم آنچه را نمى‏دانند، مى‏پرسند.

شش. عُجب و خود بزرگ‏بيني‏

انسانى كه عظمت پروردگار برايش تجلى نكند، ممكن است خود و رفتار و گفتار و افكارش راممتاز و فوق‏العاده ببيند و متناسب با اين توهم، موضع‏گيرى كند.

امام على (ع) مى‏فرمايد:

سَيِّئَةٌ تَسُوءُكَ خَيْرٌ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ حَسَنَةٍ تُعْجبُكَ‏.[[79]](NULL)كار بدى كه تو را ناراحت كند، در پيشگاه خداوند، بهتر از كار نيكويى است كه تو را به عجب بيفكند امام على (ع) به يكى از پيامدهاى عجب چنين اشاره مى‏كند:

لا وَحدَةَ أوْحَشُ مِنَ الْعُجْب‏هيچ تنهايى، وحشت‏زاتر از عُجب نيست. (محمدى رى‏شهرى، ترجمه ميزان الحكمه، ج 7، واژه «عجب»، عنوان 2513، حديث 11491)

.[[80]](NULL)بسى روشن است كه فرد عجب‏زده، كسى را به اندازه خودش تكريم نمى‏كند و به همين دليل مردم از چنين فردى به‏شدت گريزان‏اند و او را در غربت و تنهايى رهايش مى‏كنند. در روايات به برخى از پيامدهاى عجب اشاره شده است:

الاعجابُ ضِدُّ الصَّوابِ وَ آفةُ الألباب.[[81]](NULL) عجب‏ورزى، ضد درستى و آفت عقل‏ها و انديشه‏هاست.

الاعجابُ يَمْنَعُ مِنَ الازدِياد.[[82]](NULL) عجب‏ورزى، سد راه افزودن است.

با مثالى مطلب روشن مى‏شود: فردى كه گمان مى‏كند به مقصد رسيده، حال‏آنكه صدهاكيلومتر فاصله دارد، اين توهم حركتش را متوقف مى‏كند و مانع تلاش بيشتر او مى‏شود. درواقع كسى به افزودن چيزى دست مى‏زند كه احساس ندارى كند، نه فرد عجب‏زده كه مى‏پندارد متمكن است.

مَنْ رَضِيَ عَن نَفْسِه ظَهَرَتْ عليهِ الْمَعايبُ.[[83]](NULL)

چنين فردى هيچ‏گاه درصدد اصلاح نفس برنمى‏آيد؛ چراكه عيبى در خود نمى‏بيند تا آن را بزدايد. اساساً وقتى آدمى از كسى يا چيزى به‏شدت راضى باشد، عيوب آن نيز به چشم نمى‏آيد.

امام باقر (ع) در بيانى مى‏فرمايد:

سُدُّ سَبيلِ العُجْبِ بمَعْرِفةِ النَّفْس.[[84]](NULL)

معرفت نفس، آثار و بركات پرشمارى دارد كه يكى از آنها شناخت پروردگار است. هركس خود را شناخت، عظمت خدا را درك مى‏كند و هركس به اين معرفت رسيد، خود را در اندازه‏اى كه هست مى‏بيند، نه در حدى كه عجب او را فريب دهد؛ چنان‏كه امام على (ع) فرمود:

عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنهمْ.[[85]](NULL)

خاصيت ديگر معرفت نفس اين است كه فرد به نقص‏هاى خود نيز پى مى‏برد؛ نقص‏هايى چون محدوديت، وابستگى، نياز، تغيير و نسبيت. فردى كه به اين باور رسد، هرگز اسير عجب نمى‏شود، مگر اينكه پى بردن به اين نقص‏ها، تنها آگاهى بدون معرفت و ايمان باشد.

هفت. خودنگهداري، جلوه زيباي فقر

الْعَفَافُ زِينَةُ الْفَقْرِ وَ الشُّكْرُ زِينَةُ الْغِنَى.[[86]](NULL) پاكدامنى و عفت، زيور فقر است و شكر [نيز] زينت بى‏نيازى. (همان، حكمت 68)

عفاف و عفت، بازداشتن نفس از هواهاست تا روح لطيف و كرامت آدمى از سقوطگاه انحراف، دور ماند.

گاه فقر مالى فرد به‏دليل سستى يا بى‏تدبيرى يا پايمال شدن حقى توسط ظالم است. گاهى افراد توانگر به‏دليل روى آوردن به مبارزه، از نظر مالى فقير مى‏شوند. لازم به ذكر است كه گاهى مقصود از واژه فقر، فقر امكانى است به اين معنا كه تمام عالم هستى، وجودشان وابسته به خداى واجب‏الوجود است. خدايى كه هستى او از خودش است و اگر فيض هستى از موجودات گرفته شود، ديگر موجودى نخواهد بود.

در هنگام فقر و تنگدستى نبايد دست به خطا و عصيان زد و براى خروج از فقر، به‏هر حركتى دست يازيد. عفت‏ورزى و خودنگهدارى و وارد نشدن به منطقه ممنوعه و تجاوز نكردن از حدود الهى، زيور و زينت فقر است.

دسته‏اى نيز توانگران جامعه‏اند كه آنها هم بايد با سپاس از خدا و به‏كارگيرى نعمت در راه نعمت‏بخش، غنا و بى‏نيازى مادى خود را جلا و زينت بخشند. رسالت شكرِ عملى مى‏طلبد كه بى‏نيازان بخشى از نعمت‏هاى دريافتى را صرف نيازمندان كنند، نه فقط شكر زبانى.

هشت. سامان دادن خداوند

اگر فرد مومنى، همّ و غمّ خود را در آرمان‏هاى مقدس الهى مصروف دارد و در حدى معمولى و عقلايى به نيازهاى اين‏جهانى‏اش بپردازد، خداوند امور او را سامان مى‏دهد. در مثالى ساده فرض كنيد پدرى متمكن به پسر خود مى‏گويد: اگر تمام همت خود را صرف درس و رشد معنوى كنى، براى مشكلات مادى خود غصه مخور.

خداوند از آدمى تلاش معمولى و بدون حرص را انتظار دارد تا امور او را اصلاح نمايد، مگردر امورى كه انسان قادر به هيچ‏گونه تلاشى نيست كه در اين موارد، پروردگار رأساً عمل مى‏كند. امام على (ع) مى‏فرمايد:

مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّاسِ وَ مَنْ أَصْلَحَ أَمْرَآخِرَتِهِ أَصْلَحَ اللَّهُ لَهُ أَمْرَ دُنْيَاهُ وَ مَنْ كَانَ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاعِظٌ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ‏حَافِظٌ هركسى كه كارهاى بين خود و خدايش را سامان دهد، خداوند امور او را در باب تعامل با مردم اصلاح خواهد كرد و هركس در انديشه سامان دادن به امور آخرت خود باشد، خداوند كار دنياى او را سامان مى‏دهد و كسى كه از درون خود اندرزگويى داشته باشد، خداوند نيز از جانب خود، نگهدار و محافظى قرار مى‏دهد. (همان، حكمت 89)

.[[87]](NULL) بهترين ترجمه براى واژه «اصلاح»، «سامان دادن» است. در هستى، همه‏چيز اعتدالى طبيعى دارد كه گاه از آن خارج مى‏شود. اصلاح و سامان دادن، برگرداندن امور به همان نظام طبيعى است. مثلًا اصلاح خويشتن، برگرداندن خويش به نظام فطرى است.

امام (ع) در اين حكمت به سه اصلاح توجه نموده است:

1. سامان دادن امور، بين خود و خداوند تا خدا امور بين او و مردم را سامان دهد؛

2. سامان دادن امر آخرت، تا خدا امر دنيايش را سامان بخشد؛

3. انتخاب واعظى از نفس حسابگر و وجدان بيدار درونى. بى‏شك چنين انتخابى نيازمند سامان دادن بسيارى از امور است؛ زيرا آدمى به حكم غرايز (بدون دخالت عقل) مى‏خواهد به لذايذ برسد.

به تعبير قرآن‏كريم:

بَلْ يُرِيدُ الإنسَانُ لِيفْجُرَ أَمَامَهُ.[[88]](NULL)انسان اراده كرده است كه راهش [براى رسيدن به خواسته‏هاى دنيايى‏] باز باشد. (قيامت (75): 5)

خداوند نيز در صورت اقدام انسان مؤمن به انتخاب واعظى از درون، حافظى از برون براى او قرار مى‏دهد. حال اگر انسان خدا را به‏عنوان معبود حقيقى برنگزيند، يكى از اين معبودهاى‏دروغين‏[[89]](NULL) را بر خواهد گزيد:

1. هواى نفس: قرآن دراين‏باره مى‏فرمايد:

أَ فرَأَيتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ.[[90]](NULL)

پيروى چشم‏بسته از خواسته‏هاى نفسانى موجب مى‏شود كه هوى را بر كرسى فرماندهى خدا بنشانيم؛ زيرا عبادت، همان پيروى و اطاعت و تسليم است كه اگر در راستاى امر خداوند باشد، عبادت اوست و اگر در تضاد با آن باشد، عبادت غيرخداست.

2. ابليس: در اين خصوص در قرآن كريم مى‏خوانيم:

أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيكمْ يا بَني آدَمَ أَن لا تَعْبُدُوا الشَّيطَانَ إِنَّهُ لَكمْ عَدُوُّ مُّبينٌ.[[91]](NULL)

بى‏ترديد آن‏هنگام كه آدمى تحت‏تأثير وسوسه‏هاى شيطان قرار گيرد، او را عبادت كرده‏است.

3. طاغوت: قرآن كريم مى‏فرمايد:

وَ لَقَدْ بَعَثْنَا في كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللّهَ وَ اجْتَنبُوا الطَّاغُوتَ.[[92]](NULL)

اين اجتناب و دورى در آيه‏اى‏[[93]](NULL) اين‏گونه تفسير شده كه مقصود از اجتناب، اجتناب از عبادت طاغوت است.

4. رب‏هاى دروغين: در اين خصوص نيز در قرآن آمده است:

اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِن دُونِ اللّهِ وَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيمَ وَ مَا أُمِرُوا إِلّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا.[[94]](NULL) آنها دانشمندان و راهبان خود را به‏عنوان «ربّ» برگزيدند و نيز مسيح پسر مريم را؛ درحالى‏كه به آنها امر شده بود جز خداى واحد را به‏عنوان «اله» و معبود برنگزينند. (توبه (9): 31)

در روايات آمده است كه اين اتخاذ رب، همان تبعيت از حكم‏هاى تحريفى دانشمندان و راهبان بوده است، نه سجده و ركوع و مانند آن.[[95]](NULL)

در ادامه آيه نيز آمده است كه گاهى انسان‏ها پيامبرى را به‏عنوان رب برمى‏گزينند، درحالى‏كه آن پيامبر به‏شدت با آنان مقابله مى‏كند كه مبادا مرا به معبودى برگزينيد، ولى آنها از روى جهالت تسليم سخنان او نمى‏شوند.

بنده‏اى كه رابطه بندگى‏اش را با خدا حفظ كند، به‏تدريج صاحب ولايت تكوينى مى‏شود و به اذن خدا كارهاى شگفتى از او سر مى‏زند.

آنچه گفته شد، از يك زاويه بود، اما از زاويه‏اى ديگر فرد مؤمن، محبوب مردم مى‏شود و اين محبوبيت، بسيارى از امور او را سامان مى‏دهد:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا.[[96]](NULL)

حضرت على (ع) در ادامه مى‏فرمايد:

وَ مَنْ أَصْلَحَ أَمْرَ آخِرَتِهِ أَصْلَحَ اللهُ لَهُ أَمْرَ دُنْيَاهُ‏

.[[97]](NULL) در اينجا مقصود اين نيست كه تمام تلاش‏ها بايد رنگ آخرتى داشته باشد و آدمى بايد از دنيا غافل بماند. آنچه مهم است، همت و دغدغه اصلى انسان است كه بايد خود را براى‏

سراى جاودانه آماده كند. عشق به اين زندگى، انسان را از هدف آفرينش دور مى‏دارد. ازاين‏رو، مى‏بايد به‏دنيا حب منطقى و متعادل داشت، نه عشقى كه ما را در دنيا خلاصه كند. به‏واقع بايد به تعبير امام على (ع) اين سرا را «دار مجاز»، يعنى خانه عبور دانست.

وقتى خداى مهربان، بنده‏اى را ببيند كه داراى همت و نيت بلند آخرت‏خواهى است و از سويى براى دنيا نيز تلاش طبيعى (نه حريصانه) مى‏كند، كاستى‏هاى زندگى‏اش را رفع مى‏كند، مگر اينكه وجود فشارها، داغ‏ها و فراق‏ها، براى تربيت او ضرورى باشد كه البته با اين «عُسر» ها، «يسر» نيز مى‏آيد.

وَ مَن يتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَهُ مَخْرَجًا.[[98]](NULL)هركس جانب خدا را نگه دارد، خداوند راه خروج [از بن‏بست‏ها] را براى او قرار مى‏دهد. (طلاق (65): 2)

امام على (ع) خطاب به ابوذر غفارى به‏هنگام تبعيد فرمود:

وَ لَوْ أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَ الأرَضِينَ كَانَتَا عَلَى عَبْدٍ رَتْقاً ثُمَّ اتَّقَى اللَّهَ لَجَعَلَ اللَّهُ لَهُ مِنْهُمَامَخْرَجاً

.[[99]](NULL) پيش‏تر نيز بدين سخن امام (ع) اشارت رفت:

وَ مَنْ كَانَ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاعِظٌ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ

.[[100]](NULL) بى‏گمان خداوند چنين فردى را كه به محاسبه و مراقبه نفس خويش مى‏پردازد، تنها نمى‏گذارد:

وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِينَّهُمْ سُبُلَنَا.[[101]](NULL)

نُه. خوش‏گماني به خداوند

خوش‏گمانى به خداوند- چه رسد به يقين- نشان‏دهنده ارتقاى ايمان آدمى است. پيش‏تر اشاره كرديم كه بخيل- از منظر امام على (ع)- بدگمان به خداست. حضرت در جايى نقطه مقابل بدگمان را كسى مى‏داند كه به حضرت حق گمان نيكو دارد:

لا يَصْدُقُ إِيمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَكُونَ بمَا فِي يَدِ اللَّهِ أَوْثَقَ مِنْهُ بمَا فِي يَدِهِ‏

.[[102]](NULL) اين امر نشانه بارزى براى مدعيان ايمان است؛ آن‏گونه كه هركس مى‏تواند خود را با اين معيار محك زند كه آيا به خودش بيشتر اطمينان دارد يا به خداوند.

ج) تعاملات اخلاقي‏

يك. رفاقت با ديگران‏

در قرآن‏كريم ارزش‏هايى برشمرده شده كه در ميان آنها تعامل درست و خيرخواهانه، جايگاهى درخور دارد. در سوره ممتحنه مرزهاى دوستى و نيكوكارى در تعامل با غيرخودى‏ها اين‏گونه مطرح شده است:

لا ينْهَاكمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكم مِن دِيارِكمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيهمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ\* إِنَّمَا يَنْهَاكمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكمْ فِي الدِّينِ وَ أَخْرَجُوكم مِن دِيارِكمْ وَ ظَاهَرُوا عَلَي إِخْرَاجكمْ أَن تَوَلَّوْهُمْ.[[103]](NULL)

خداوند، شما را از احسان و نيكى و عدالت‏ورزيدن در حق كسانى كه با شما در امر دين پيكار نكردند و شما را از سرايتان بيرون نراندند، نهى نمى‏كند. خداوند عدالت‏ورزان را دوست دارد. [او] فقط شما را از دوستى كسانى كه با شما در امر دين جنگيدند و شما را از خانه‏هاتان بيرون كردند و بر اخراج شما يكديگر را پشتيبانى كردند، نهى مى‏كند .... (ممتحنه (60): 8 و 9)

حتى غيرمسلمانانى كه با مسلمانان سر جنگ ندارند، مشمول احسان و لطف مى‏شوند، چه رسد به مسلمانان. آرى بحث ولايت مؤمنان بر يكديگر، ماجراى ديگرى غير از احسان و عدالت‏ورزى است. امام على (ع) در عهدنامه مالك‏اشتر مى‏فرمايد:

وَ أَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَ الْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَ اللُّطْفَ بهِمْ وَ لا تَكُونَنَّ عَلَيْهمْ سَبُعاًضَارِياً تَغْتَنمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ وَ إِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي‏الْخَلْقِ‏

.[[104]](NULL)نسبت به مردمان، رحمت و محبت و لطف را قرين قلبت قرارده و مبادا حيوان درنده‏اى باشى كه خوردن آنها را مغتنم بشمارى؛ آنها: دو دسته‏اند: يا برادر دينى تو هستند [/ مسلمان‏اند] و يا همانند تو در خلقت‏اند [/ انسان‏اند]. (نهج‏البلاغه، نامه 31)

برخى آلودگان همواره از انسان عدالت‏ورز ناخشنودند و گاه قلبشان لبريز از كينه اوست، اما مردم، از صاحبان عدالت استقبال مى‏كنند. به‏واقع هركس با مردم به نيكى برخورد كند، در حيات او شادند و در ممات او اندوهناك؛ چنان‏كه امام (ع) مى‏فرمايد:

خَالِطُوا النَّاسَ مُخَالَطَةً إِنْ مِتُّمْ مَعَهَا بَكَوْا عَلَيْكُمْ وَ إِنْ عِشْتُمْ حَنُّوا إِلَيْكُمْ‏با مردم چنان درآميزيد كه اگر با آن حالت مرديد، بر شما گريه كنند و اگر مانديد، به شما محبت ورزند. (همان، حكمت 10)

.[[105]](NULL) خلاصه اينكه، بخشى از كمالات آدمى در حيطه تعامل درست با مردم رقم مى‏خورد و تأكيد آيات و احاديث بر حسن خلق نيز بهترين گواه اين ادعاست.

دو. گذشت، زكات قدرت‏

امام (ع) فرمود:

إِذَا قَدَرْتَ عَلَى عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُكْراً لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ‏هرگاه بر دشمن خود تسلط يافتى، عفو را به‏عنوان شكر نعمت قدرت قرار ده. (همان، حكمت 11)

تعامل عادلانه با دشمنان از نشانه‏هاى تقوامدارى است؛ چنان‏كه قرآن‏كريم مى‏فرمايد:

وَ لا يجْرِمَنَّكمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَي أَلّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى.[[107]](NULL) [اى مؤمنان!] دشمنى شما با قومى، شما را وادار به گناه و ستم نكند. عدالت بورزيد كه آن به تقوا نزديك‏تر است. (مائده (5): 8)

روشن است كه سياست ما در برخورد با دشمن، قرين با اخلاق است؛ درست برخلاف اخلاق ماكياوليستى كه از نگاه معتقدانِ به آن، با هر وسيله‏اى مى‏توان به‏هدف رسيد. قرآن‏كريم مى‏فرمايد:

ادْفَعْ بالَّتِي هِي أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَينَك وَ بَينَهُ عَدَاوَةٌ كأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ.[[108]](NULL) بدى را با بهترين شيوه دفع كن؛ آنگاه يكباره مشاهده مى‏كنى كسى كه ميان تو و او دشمنى حاكم است، دوستى مهربان خواهد شد. (فصلت (41): 34)

يكى از شيوه‏هايى كه موجب تقرب به خدا شده و برخى از دشمنان را به دوست بدل‏مى‏كند، همين شيوه است. البته اين قاعده عموميت ندارد؛ چراكه گاه ترحم بر پلنگ تيزدندان، ستمكارى بر گوسفندان است و گاه نيز لطف بيش از حد موجب جرى‏شدن طرف مقابل‏مى‏گردد.

سه. رسيدگي به غم‏زده‏

همه ما آدميان، روزگار شادى داريم و روزگار مصيبت و اندوه و بيمارى. بى‏شك خداوند به‏تنهايى مى‏تواند اندوه غم‏زدگان و مصيبت‏ديدگان را بزدايد، اما مى‏خواهد آدميان با دلسوزى و احساس تعهد در حق يكديگر، به‏كمال رسند. البته خداوند ما را در اين حركت يارى مى‏دهد و برخى از اندوه‏ها نيز جز از طريق رحمت خاص الهى زايل نمى‏شود.

امام (ع) مى‏فرمايد:

مِنْ كَفَّارَاتِ الذُّنُوبِ الْعِظَامِ إِغَاثَةُ الْمَلْهُوفِ وَ التَّنْفيسُ عَنِ الْمَكْرُوبِ.[[109]](NULL) يكى از جبران‏كننده‏هاى گناهان بزرگ، فريادرسى حسرت‏زده و مصيبت‏ديده و شاد كردن اندوه‏زدگان است. (نهج‏البلاغه، حكمت 24)

چهار. خُلق كريمان و خوي لئيمان‏

بى‏ترديد آثار ايمان در اخلاق جلوه مى‏كند؛ همان‏سان كه بى‏ايمانى، رذيلت‏هاى اخلاقى به‏همراه دارد. انسان‏هاى كريم در حادثه‏اى خاص موضعى دارند و در همان حادثه نيز لئيمان موضعى ديگر. امام على (ع) فرمود:

احْذَرُوا صَوْلَةَ الْكَرِيمِ إِذَا جَاعَ وَ اللَّئِيمِ إِذَا شَبعَ‏از حمله كريم هنگامى كه گرسنه مى‏شود و از يورش لئيم وقتى سير مى‏شود، برحذر باشيد. (همان، حكمت 49)راد اين است كه فرد كريمى كه حقش پايمال شده و در گرسنگى افتاده، براى دفاع از حق خود مبارزه مى‏كند و سستى گرسنگى مانع جهاد او نيست، اما فرد لئيم، چون سير مى‏شود، دست به طغيان مى‏زند.قرآن‏كريم در همين باره مى‏فرمايد:كلّا إِنَّ الإنسَانَ لَيطْغَى\* أَن رَآهُ اسْتَغْنَي.[[111]](NULL)

پنج. پرهيز از مواضع تهمت‏

خداوند برخى از گمان‏ها را گناه معرفى مى‏كند[[112]](NULL) و از سوى ديگر توصيه فراوان دارد كه خودِ افراد نيز از مواضع تهمت بپرهيزند.

امام على (ع) مى‏فرمايند:

مَنْ وَضَعَ نَفْسَهُ مَوَاضِعَ التُّهَمَةِ فَلا يَلُومَنَّ مَنْ أَسَاءَ بهِ الظَّنَ‏هركس خود را در جايگاه‏هاى تهمت قرار داد، هرگز نبايد كسى را كه به او بدگمان شده، ملامت كند. (نهج‏البلاغه، حكمت 159)

[[1]](NULL) ( 1). تو تازگى به عمر رو كرده و جديداً با روزگار روبه‏رو شده‏اى! نيت پيراسته و نفس آراسته‏اى دارى.[ بايد] از تعليم كتاب خدا[/ قرآن‏] برايت آغاز كنم و تأويل آن و ياد دهى قوانين و احكام و حلال و حرام آن.( نهج‏البلاغه، نامه 31)

[[2]](NULL) ( 1). بدان پسر عزيزم كه هيچ‏كس چونان رسول‏خدا از خدا خبر نداده است. پس او را پسند كن كه پيشوا باشد و راهبر به نجات و رهايى.( همان)

[[3]](NULL) ( 1). خداوند براى شما فرقان قرار مى‏دهد.( انفال( 8): 29)

[[4]](NULL) ( 2). نهج‏البلاغه، نامه 31.

[[5]](NULL) ( 3). يونس( 10): 1.

[[6]](NULL) ( 4). بقره( 2): 269.

[[7]](NULL) ( 5). مانند اين آثار: هونكه، فرهنگ اسلام در اروپا؛ لوبون، تمدن اسلام و عرب. در ميان نوشته‏ها، دانش مسلمين اثر محمدرضا حكيمى، كار گران‏سنگى است كه با دقت و وسعت نگاشته شده

[[8]](NULL) ( 1). و آگاه باش كه در دانشى كه منافع‏[ معقول و پسنديده‏] نيست، خيرى نيست و علمى كه يادگيرى آن شايسته نيست، مورد بهره‏بردارى نيز قرار نمى‏گيرد.( نهج‏البلاغه، نامه 31)

[[9]](NULL) ( 2). تا با عزم جزم به استقبال چيزى بيايى كه اهل تجربه‏ها، زحمت آزمودن آن را تحمل كرده و تو را از طلب و تلاش بيشتر، بى‏نياز ساخته‏اند.( همان)

[[10]](NULL) ( 1). حادثه‏هاى دردناك دنيا را به خود بنمايان و خويشتن را از هجوم و شبيخون روزگار و زشتى تحولات گردش شب‏ها و روزها، دور دار.( همان)

[[11]](NULL) ( 2). روزگار دو دوره است: روزى به سودت و روزى به زيانت.( همان، حكمت 396)

[[12]](NULL) ( 3). باطل از پيش‏روى آن و نه از پشت‏سر، به سويش نمى‏آيد.( فصلت( 41): 42)

[[13]](NULL) ( 4). دين خالص متعلق به خداست.( زمر( 39): 3)

[[14]](NULL) ( 5). آن‏كسى كه به آشفتگى فكر و خلط و درآميختن حق و باطل روى كند، طالب دين نيست و خوددارى از چنين طلبى نيكوتر است.( نهج‏البلاغه، نامه 31) خبط و خلط را گوناگون تفسير كرده‏اند كه به نظرم، اين ترجمه نيكوتر است.

[[15]](NULL) ( 1). بنگريد به: يوسف( 12): 83.

[[16]](NULL) ( 2). آن سراى آخرت است؛ ويژه كسانى قرار مى‏دهيم كه برترى‏طلبى در زمين و فساد را طالب نباشند.( قصص( 28): 83)

[[17]](NULL) ( 1). بدان كه« عجب» در ستيز با درستى و آفت انديشه‏ورزى است.( نهج‏البلاغه، نامه 31)

[[18]](NULL) ( 2).[ چون به‏سن بالايى رسيده‏ام، مى‏ترسم‏] برخى از هواها بر من پيشى گيرند و به سراغ‏[ سرزمين دل‏] تو بيايند و نيز بعضى از فتنه‏هاى دنيا[ و بازى‏هاى روزگار] ... پس شتاب به آراستن تو كردم، پيش از آنكه قلبت را قساوت بگيرد و انديشه تو اشتغال‏[ ديگرى‏] بيابد.( نهج‏البلاغه، نامه 31)

[[19]](NULL) ( 1). و قبل از دقت در آن‏[/ گام نهادن در طريق آگاهى‏] از خدايت كمك بخواه و در جلب توفيق در اين راه، رغبت و ميل نشان بده.( همان، نامه 31)

[[20]](NULL) ( 2). و تمام كارهايم را به‏خدا مى‏سپارم و خداوند آگاه به بندگان است.( غافر( 40): 44)

[[21]](NULL) ( 3). قمى، شيخ عباس، مفاتيح الجنان، دعاى« در غيبت امام زمان( عج)».

[[22]](NULL) ( 1). سخن گفتن را در زمينه‏اى كه بدان آگاه و عارف نيستى رها كن و در بابى كه تكليف ندارى، با كسى سخن مگو.( نهج‏البلاغه، نامه 31)

[[23]](NULL) ( 2). آن‏كس كه زياد سخن مى‏گويد، زياد اشتباه مى‏كند.( همان، حكمت 349)

[[24]](NULL) ( 3). أَ فَلا يتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا.( محمد( 47): 24)

[[25]](NULL) ( 4). در دين تفقه‏[/ فهم عميق‏] كن.( نهج‏البلاغه، نامه 31)

[[26]](NULL) ( 5). بايد پى‏جويى آن، با طلب فهم و يادگيرى عميق همراه باشد، نه با فرورفتن در ورطه شبهه و علقه‏هاى خصومت.( همان)

[[27]](NULL) ( 1). از راهى كه ترسانِ گمراهى آن هستى، مرو؛ زيرا بازايستادن به‏هنگام حيرت گمراهى، بهتر از هول سوارى‏[ و خطر كردن‏] است.( همان)

[[28]](NULL) ( 1). اسراء( 17): 36.

[[29]](NULL) ( 2). محمدى رى‏شهرى، ميزان الحكمه، ج 3، ص 76( عربى)، حديث 4843.

[[30]](NULL) ( 3). آنچه ميان شما تفرقه ايجاد كرده، ناپاكى نهان‏ها و بدى ضميرهاست.( نهج‏البلاغه، خطبه 113)

[[31]](NULL) ( 4). آنگاه هراسان شدم كه مبادا آنچه باعث اختلاف ناشى از هوس‏ها و آراى مردم شده است، بر تو مشتبه شود؛ همان‏گونه كه امر را بر آنان مشتبه ساخت.( همان، نامه 31)

[[32]](NULL) ( 5). همان، خطبه 38.

[[33]](NULL) ( 1). اگر[ فهم‏] چيزى از آن‏[ حقايق كه گفتم‏]، برايت دشوار شد، حمل بر جهالت خود كن؛ زيرا تو در آغاز، جاهلْ به دنيا آمدى و آنگاه آموخته شدى و چه بسيار است آنچه از امور[ عالم‏] كه نمى‏دانى!( همان، نامه 31)

[[34]](NULL) ( 2). آنچه نمى‏دانى مگو، هرچند آنچه مى‏دانى، كم باشد.( همان)

[[35]](NULL) ( 1). بسا چيزى را خوش نداريد، درحالى‏كه آن براى شما نيكوست.( بقره( 2): 216)

[[36]](NULL) ( 2). بسيار طلب خير كن.( نهج‏البلاغه، نامه 31)

[[37]](NULL) ( 3). بنگريد به سوره‏هاى: يوسف( 12): 109؛ حج( 22): 46؛ روم( 30): 9؛ آل‏عمران( 3): 137.

[[38]](NULL) ( 1). و خبرهاى رفتگان را بر جان خود عرضه كن و آنچه انسان‏هاى پيش از تو بدان گرفتار آمدند، به‏ياد خودت آور. در سرزمين‏ها و آثارشان سير كن و در آنچه كردند و از جايى كه جابه‏جا شدند، تأمل نما و در آنجا كه فرود آمدند و پياده شدند، فكر كن.[ پس از اين‏] مى‏يابى كه آنها از دوستانشان بريدند و ديار غربت گزيدند و گويا به‏زودى تو نيز مانند يكى از آنها خواهى شد.( همان)

[[39]](NULL) ( 1). ريشه‏اش ثابت و شاخه‏هاى آن در آسمان است. در هر زمان به اذن خدا ميوه مى‏دهند.( ابراهيم( 14): 24 و 25)

[[40]](NULL) ( 1). بقره( 2): 285.

[[41]](NULL) ( 2). قلم( 68): 4.

[[42]](NULL) ( 3). محمدى رى‏شهرى، ترجمه ميزان الحكمه، ج 4، ماده خلق، عنوان 1103، حديث 5024.

[[43]](NULL) ( 4). همان، عنوان 1100، حديث 5010.

[[44]](NULL) ( 5). همان، عنوان 1111، حديث 5058. ناگفته نماند كه ميان تكميل و تتميم تفاوت هست.

[[45]](NULL) ( 1). هركس آزمندى را شعار خود سازد، خود را خوار كرده است.( نهج‏البلاغه، حكمت 2)

[[46]](NULL) ( 2). و هركس آسيب و ضررى را كه به او رسيده، برملا كند، به ذلت خود راضى شده است.( همان)

[[47]](NULL) ( 1). و هركس زبانش را بر خود حاكم كند، خود را تحقير كرده است.( همان)

[[48]](NULL) ( 2). بنگريد به: طباطبايى، الميزان، ذيل آيه نوزدهم سوره معارج.

[[49]](NULL) ( 3). بخل ننگ است.( نهج‏البلاغه، حكمت 3)

[[50]](NULL) ( 1). بخيل را در مشورت خود راه مده؛ چراكه مانع احسان تو شده و از فقر تو را مى‏ترساند، و با بزدل نيز مشورت مكن؛ زيرا[ روحيه‏] تو را ضعيف مى‏كند، و حريص را طرف مشورت خود مساز كه ولع ستمگرى را در ديد تو زيور مى‏دهد. بخل و بزدلى و حرص، تمايلات گوناگونى است كه بدگمانى به خدا همه آنها را زير پوشش مى‏گيرد.( همان، نامه 53)

[[51]](NULL) ( 2). بزدلى، كاستى و نقص است.

[[52]](NULL) ( 3). يا اباذر ... انّ القومَ خافوكَ عَلَى دُنياهُم و خِفْتَهُم على دينكَ: اى اباذر ... اين مردم براى دنياى خود از تو ترسيدند و تو بر دين خويش از آنان ترسيدى.( همان، خطبه 130)

[[53]](NULL) ( 4). هرگاه ترس وهمى و خيالى از كارى داشتى، خود را در آن بيفكن.( همان، حكمت 175)

[[54]](NULL) ( 1).« احساس ناتوانى» آفت، و« صبر» شجاعت،« زهد» ثروت، و« پاكدامنى» سپر است و« رضايتمندى»[ نيز] چه همراه خوبى است.( همان، حكمت 4)

[[55]](NULL) ( 2). بنگريد به: همان، نامه 31.

[[56]](NULL) ( 3). محمدى رى‏شهرى، ترجمه ميزان الحكمه، ج 6، واژه« صبر»، عنوان 2174.

[[57]](NULL) ( 4). همان، حديث 10101.

[[58]](NULL) ( 5). اگر آنها[/ جنّ و انس‏] بر راه‏[ مستقيم‏]، استقامت كنند، با آب فراوان سيرابشان مى‏كنيم.( جن( 72): 16)

[[59]](NULL) ( 1). محمدى رى‏شهرى، ترجمه ميزان الحكمه، ج 6، واژه« صبر»، عنوان 2173، حديث 10090.

[[60]](NULL) ( 2). خودت را در تحمل و صبر بر ناخوش داشتنى، عادت بده.( نهج‏البلاغه، نامه 31)

[[61]](NULL) ( 3). از صبر[/ روزه‏] و نماز كمك بگيريد.( بقره( 2): 45)

[[62]](NULL) ( 1). اگر حلم و صبر ندارى، خود را به صبوران و حليمان مانند كن كه كمتر اتفاق افتاده كسى خود را شبيه به جمعيتى كند، جز اينكه نزديك بوده است كه ازجمله آنها شود.( نهج‏البلاغه، حكمت 207. درباره روش‏هاى تلقين بنگريد به: رابينز، به سوى كاميابى)

[[63]](NULL) ( 2). زهد، توانگرى و سرمايه است.( همان، حكمت 4)

[[64]](NULL) ( 3). يوسف را با درهم‏هايى اندك و بهايى كم فروختند و درمورد او بى‏رغبت بودند.( يوسف( 12): 20)

[[65]](NULL) ( 4). حديد( 57): 23.

[[66]](NULL) ( 5). همه حقيقت زهد، ميان دو جمله قرآن گنجانيده شده كه خداى پيراسته فرموده است:« تا بر آنچه از كف شما مى‏رود، اندوهگين مباشيد و به آنچه به شما داده است، سرمست نشويد.» هر كس بر گذشته اسف نخورد و به دريافت‏ها دل‏خوش نكرد، زهد را از دوسو دريافته است.( نهج‏البلاغه، حكمت 439)

[[67]](NULL) ( 1). اى مردم! زهد، كوتاهى آرزوها، شكر نعمت‏ها و اجتناب از حرام‏هاست.( همان، خطبه 81)

[[68]](NULL) ( 2). سبأ( 34): 130.

[[69]](NULL) ( 1). خودنگهدارى از حرام‏ها و شبهه‏ها، چونان سپر است.( نهج‏البلاغه، حكمت 4)

[[70]](NULL) ( 2). هيچ ورعى مانند پرهيز از شبهه نيست.( همان، حكمت 113)

[[71]](NULL) ( 3). بهترين هم‏نشين، رضا و خشنودى است.

[[72]](NULL) ( 1). دو عامل است كه بيشترين ترس را در آن زمينه براى شما دارم: نخست پيروى از خواهش‏هاى دل است و دوم آرزوهاى طولانى. پيروى هواى نفس مانع حق مى‏شود و آرزوهاى دراز، آخرت را از ياد آدمى مى‏برد.( نهج‏البلاغه، خطبه 42)

[[73]](NULL) ( 2). هر كس زمام اختيارش را به‏دست آرزو بسپارد، به فرا رسيدن مرگش خواهد افزود.( همان، حكمت 19)

[[74]](NULL) ( 3). ترسِ خيالى با زيان همراه است و حيا با محروميت.( همان، حكمت 21)

[[75]](NULL) ( 1).[ تبليغ‏گران رسالت خدايى‏] از او مى‏ترسند و از احدى جز خدا بيم ندارند.( احزاب( 33): 39)

[[76]](NULL) ( 2). بنگريد به: بقره( 2): 26.

[[77]](NULL) ( 3). اگر از يكى سؤال كردند و نمى‏داند، حيا نكند و بگويد نمى‏دانم، و كسى در آموختن آنچه نمى‏داند، شرم نكند.( نهج‏البلاغه، حكمت 82)

[[78]](NULL) ( 1). با حيا راه مى‏رود.( قصص( 28): 25)

[[79]](NULL) ( 2). كار بدى كه تو را ناراحت كند، در پيشگاه خداوند، بهتر از كار نيكويى است كه تو را به عجب بيفكند.( نهج‏البلاغه، حكمت 46)

[[80]](NULL) ( 3). هيچ تنهايى، وحشت‏زاتر از عُجب نيست.( محمدى رى‏شهرى، ترجمه ميزان الحكمه، ج 7، واژه« عجب»، عنوان 2513، حديث 11491)

[[81]](NULL) ( 4). عجب‏ورزى، ضد درستى و آفت عقل‏ها و انديشه‏هاست.( همان، عنوان 2514، حديث 11499)

[[82]](NULL) ( 5). عجب‏ورزى، سد راه افزودن است.( همان، عنوان 2517، حديث 11517)

[[83]](NULL) ( 1). هركسى از خود راضى باشد، عيب‏هايى از او آشكار مى‏شود.( تميمى‏آمدى، غررالحكم و دررالكلم، ج 2، باب عجب، ص 512)

[[84]](NULL) ( 2). مسدود كردن راه نفوذ عجب از راه معرفت نفس است.( محمدى رى‏شهرى، ترجمه ميزان الحكمه، ج 7، واژه« عجب»، عنوان 2526، ح 11559)

[[85]](NULL) ( 3).[ پارسايان چنين‏اند كه‏] خداوند در ديد آنها با عظمتش جلوه كرده است‏[ و] به همين‏رو غير او را كوچك مى‏بينند.( نهج‏البلاغه، خطبه 193)

[[86]](NULL) ( 1). پاكدامنى و عفت، زيور فقر است و شكر[ نيز] زينت بى‏نيازى.( همان، حكمت 68)

[[87]](NULL) ( 1). هركسى كه كارهاى بين خود و خدايش را سامان دهد، خداوند امور او را در باب تعامل با مردم اصلاح خواهد كرد و هركس در انديشه سامان دادن به امور آخرت خود باشد، خداوند كار دنياى او را سامان مى‏دهد و كسى كه از درون خود اندرزگويى داشته باشد، خداوند نيز از جانب خود، نگهدار و محافظى قرار مى‏دهد.( همان، حكمت 89)

[[88]](NULL) ( 2). انسان اراده كرده است كه راهش‏[ براى رسيدن به خواسته‏هاى دنيايى‏] باز باشد.( قيامت( 75): 5)

[[89]](NULL) ( 1). معبودان دروغينى چون« هواى نفس»،« ابليس»،« طاغوت» و ....

[[90]](NULL) ( 2). آيا ديدى آن‏كس را كه خواسته‏هاى نفسانى‏اش را خداى خود قرار داده؟( جاثيه( 45): 23) در آيه‏اى ديگر تعبير« أَرَأَيْتَ» نيز آمده است: فرقان( 25): 43.

[[91]](NULL) ( 3). اى فرزندان آدم! آيا با شما پيمان نبستيم كه شيطان را نپرستيد[/ اطاعت نكنيد] كه او دشمن روشن شماست؟( يس( 36): 60)

[[92]](NULL) ( 4). قطعاً در هر امتى رسولى برانگيخيتم تا[ بگويد:] خدا را بپرستيد و از طاغوت دورى كنيد.( نحل( 16): 36)

[[93]](NULL) ( 5). زمر( 39): 17.

[[94]](NULL) ( 1). آنها دانشمندان و راهبان خود را به‏عنوان« ربّ» برگزيدند و نيز مسيح پسر مريم را؛ درحالى‏كه به آنها امر شده بود جز خداى واحد را به‏عنوان« اله» و معبود برنگزينند.( توبه( 9): 31)

[[95]](NULL) ( 2). محمدى رى‏شهرى، ترجمه ميزان الحكمه، ج 6، ص 19، حديث 11357.

[[96]](NULL) ( 3). كسانى كه ايمان آوردند و رفتار شايسته داشتند، خداى رحمان به‏زودى به نفع آنها،[ در دل‏هاى ديگران‏] محبت ايجاد مى‏كند.( مريم( 19): 96)

[[97]](NULL) ( 4). هركس امر آخرت خود را سامان داد، خداوند[ نيز] امر دنياى او را اصلاح مى‏كند.( نهج‏البلاغه، حكمت 89)

[[98]](NULL) ( 1). هركس جانب خدا را نگه دارد، خداوند راه خروج‏[ از بن‏بست‏ها] را براى او قرار مى‏دهد.( طلاق( 65): 2)

[[99]](NULL) ( 2). اگر همه راه‏هاى آسمان و زمين بر روى بنده‏اى بسته شوند، اما او تقواى الهى پيشه سازد، خداوند از آنها[/ آسمان و زمين‏] راه نجات و خروج براى او قرار مى‏دهد.( خطبه 130)

[[100]](NULL) ( 3). هركس از درون خود واعظى برگزيند، خداوند از برون براى او حافظى برمى‏انگيزد.( همان، حكمت 89)

[[101]](NULL) ( 4). و آنان كه در[ راه‏] ما كوشش مى‏كنند، قطعاً به راه‏هاى خودمان هدايتشان خواهيم نمود.( عنكبوت( 29): 69)

[[102]](NULL) ( 1). ايمان بنده، صادق نيست؟ تا آنجاكه به آنچه نزد خداست، بيشتر اطمينان دارد تا به‏آنچه در دست خود اوست.( نهج‏البلاغه، حكمت 220)

[[103]](NULL) ( 2). خداوند، شما را از احسان و نيكى و عدالت‏ورزيدن در حق كسانى كه با شما در امر دين پيكار نكردند و شما را از سرايتان بيرون نراندند، نهى نمى‏كند. خداوند عدالت‏ورزان را دوست دارد.[ او] فقط شما را از دوستى كسانى كه با شما در امر دين جنگيدند و شما را از خانه‏هاتان بيرون كردند و بر اخراج شما يكديگر را پشتيبانى كردند، نهى مى‏كند ....( ممتحنه( 60): 8 و 9)

[[104]](NULL) ( 1). نسبت به مردمان، رحمت و محبت و لطف را قرين قلبت قرارده و مبادا حيوان درنده‏اى باشى كه خوردن آنها را مغتنم بشمارى؛ آنها: دو دسته‏اند: يا برادر دينى تو هستند[/ مسلمان‏اند] و يا همانند تو در خلقت‏اند[/ انسان‏اند].( نهج‏البلاغه، نامه 31)

[[105]](NULL) ( 2). با مردم چنان درآميزيد كه اگر با آن حالت مرديد، بر شما گريه كنند و اگر مانديد، به شما محبت ورزند.( همان، حكمت 10)

[[106]](NULL) ( 3). هرگاه بر دشمن خود تسلط يافتى، عفو را به‏عنوان شكر نعمت قدرت قرار ده.( همان، حكمت 11)

[[107]](NULL) ( 1).[ اى مؤمنان!] دشمنى شما با قومى، شما را وادار به گناه و ستم نكند. عدالت بورزيد كه آن به تقوا نزديك‏تر است.( مائده( 5): 8)

[[108]](NULL) ( 2). بدى را با بهترين شيوه دفع كن؛ آنگاه يكباره مشاهده مى‏كنى كسى كه ميان تو و او دشمنى حاكم است، دوستى مهربان خواهد شد.( فصلت( 41): 34)

[[109]](NULL) ( 3). يكى از جبران‏كننده‏هاى گناهان بزرگ، فريادرسى حسرت‏زده و مصيبت‏ديده و شاد كردن اندوه‏زدگان است.( نهج‏البلاغه، حكمت 24)

[[110]](NULL) ( 1). از حمله كريم هنگامى كه گرسنه مى‏شود و از يورش لئيم وقتى سير مى‏شود، برحذر باشيد.( همان، حكمت 49)

[[111]](NULL) ( 2). قطعاً انسان وقتى خود را بى‏نياز ديد، طغيان مى‏كند.( علق( 96): 6 و 7)

[[112]](NULL) ( 3). حجرات( 49): 12.